

## سه چالش

چرا جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک باید باشد تا نباشد؟  
پیرامون چاره اندیشی بر بمران جمهوری فوآهان دمکرات و لائیک ایران

«چرا Dasein» وجود دارد و چرا به جای آن نیستی وجود ندارد؟»  
(هایدگر)

## مروری بر همزیستی با بحران

پیش از این، در نوشتاری تحت عنوان «همزیستی با بحران» (۱)، ارزیابی خود را از وضعیت سیاسی خارج کشور چنین فرموله کردم: فعالیت اپوزیسیون سیاسی ایرانی در تبعید با بحرانی کلان رو به رو است. بحرانی که خصالتی موقتی و موقعیتی (۲) نداشته، بلکه بنیادین، ساختاری (۳) در مفهوم جامعه شناسیک (۴) و پایدار است. این بحران محصول دو گسست ریشه ای است: جدائی فعالان سیاسی خارج کشور هم از متن واقعی جامعه‌ی ایران و هم از متن واقعی جامعه‌ای که در آن می‌زییند. محصول محدودیت‌های عینی فعالیت سیاسی و مجازی بودن شعارها، فرمول‌ها، ادعاها، برنامه‌ها و ساختارهای سیاسی در خارج از کشور است. و سرانجام محصول فرسودگی نسل سیاسی‌ای است که مبارزات و تلاش‌های قابل ارج چندین ده ساله‌اش، دیروز علیه رژیم سلطنتی و امروز علیه حکومت اسلامی، با نوازش و نوسازی از طریق برآمدن کادر سیاسی جوان، همراه نمی‌گردند. جهان خرد (۵) سیاسی ما در خارج از کشور - برخلاف رودخانه‌ای که انسان دو بار وارد آن نمی‌شود (هراکلیت) - بر که‌ای را کد و ساکن می‌ماند.

بازمانده در صفحه ۴

## فسره شاکری (زند)

## بازار گرم خدمتکاری و تیرهایی که کمانه می‌کنند

در حالی که طبل‌های جنگ را هرچه بلندتر می‌کوبند، از جلوداران دموکراسی آلا بوش (à la Bush/دل‌سجوخه)، که قرار بود پیشخوان‌های آتیه‌ی کشورهای چپ ایران باشند، پرده بر گرفته می‌شود. تجاوز به عراق به بهانه‌ی برکناری یک دیکتاتور سنگدل و استقرار دموکراسی به جهنمی تبدیل شده است که رأی دهندگان به بودجه‌های نظامی در کنگره‌ی آمریکا هرچه بتوانند می‌کنند تا نامشان در میان حامیان جنگ نشوکان‌ها هرچه کمتر به چشم موکلانشان بخورد. با این که دموکرات‌های پیروز در انتخابات سال گذشته به قول خود برای پایان دادن به جنگ وفا نکرده‌اند، اما نهضت مقاومت آمریکائیان آگاه هر روز گسترش و عمق بیشتری می‌یابد. امروز دیگر فقط محافظه‌کارانی چون کینگ‌ریچ و روشنفکران مترقی چون نام چامسکی نیستند که با تجاوز به عراق مخالفتند، بل گروه‌های وسیعی از مردم، که در آغاز که تحت تأثیر دستگاه‌های تبلیغاتی از چنگ‌اندازی به عراق حمایت کرده بودند،

بازمانده در صفحه ۱۲

## مسن بهگر

احمدی نژاد در پوست شیر  
رسیده بود بلانی ولی به خیر گذشت

ظاهراً صورت ساده مساله این است که گزارش محرمانه‌ی ۱۶ سازمان اطلاعاتی آمریکا چهار ماه روی میز جورج بوش بوده و احتمالاً کوشش دیک چینی و جورج بوش و دیگر مدیران اجرایی برای جلوگیری از انتشار آن به جایی نرسیده است.

اما از سوی دیگر در چند ماه گذشته شاهد گفتگو و همکاری نزدیک ملایان و آمریکا در عراق بوده‌ایم. اعتراف فرماندهان آمریکائی به کاهش بحران و ترور در عراق به نحوی که بازگشت میلیونی پناهندگان عراقی از سوریه را در پی داشته و هم‌چنین آزادی «دیپلمات‌های حکومت اسلامی از نتایج این همکاری بوده است.

بازمانده در صفحه ۱۲

## چون پرده بر افتد ... !!!

در شماره پیش یادآور شدیم که «آمریکا و اسرائیل بر طبل جنگ» می‌کوبند، زیرا همه شواهد نشان می‌داد که جورج بوش و چنی برای جلوگیری از «جنگ جهانی سوم»، «هالوکاست هسته‌ای» و خطر «فاشیسم اسلامی» باید با حمله نظامی به ایران تأسیسات هسته‌ای و نظامی جمهوری اسلامی را که به «محور شر» تعلق دارد، نابود سازند و بشریت را از فاجعه‌ای بزرگ نجات دهند!!

دیوانسالاری بوش - چنی برای آماده سازی فضای جنگی و مجبور ساختن چین و روسیه به پیروی از سیاست جنگی خویش، به ناگهان سپاه پاسداران ایران را سازمانی «تروریستی» نامیدند تا بتوانند تروریسم و سلاح هسته‌ای را به هم بیامیزند و به افکار عمومی جهان بقبولانند که نباید به یک دولت تروریست‌پرور که به دشمنان اسرائیل در منطقه، یعنی جنبش‌های حزب‌الله در لبنان و حماس در فلسطین اشغالی کمک می‌کند و در پی حذف اسرائیل از جغرافیای جهان است، اجازه دستیابی به سلاح هسته‌ای را داد.

بازمانده در صفحه ۱۵

منوچهر صالحی [msalehi@t-online.de](mailto:msalehi@t-online.de)

## جنبه‌های دیگری از مبارزه طبقاتی

طی صد سال گذشته در رابطه با «نقد اقتصاد سیاسی» مارکس و به‌ویژه در رابطه با پیشگفتار این اثر مطالب بسیاری نوشته شده است و در بیش‌تر موارد هر کسی سخنان مارکس را بر مبنای برداشتی که از اندیشه مارکس داشته، مورد بررسی قرار داده است. به‌همین دلیل نیز می‌توان دید که در مواردی میان برداشت‌های مفسرین اندیشه‌های مارکس توفیرهای زیاد و حتی متضادی وجود دارند.

مشکل اساسی برای نمایاندن اندیشه مارکس از موضوعی (سوژه‌ای) که مارکس آن را بررسی کرده است، از سرشت دوگانه اقتصاد سرمایه‌داری ناشی می‌شود، زیرا انسان‌ها در نتیجه این اقتصاد از یک سو در محدوده مناسبات اجتماعی معینی قرار می‌گیرند و از سوی دیگر همین اقتصاد مناسبات قابل‌سنجشی را تعیین می‌کند و آن را میان انسان‌ها و اشیاء که در هیئت «کالا» نمایان می‌شوند، برقرار می‌سازد. مارکس خود در «نقد اقتصاد سیاسی» کوشید این سرشت دوگانه را توضیح دهد و در این رابطه نوشت: «سرانجام آن که ارزش مبادله که جانشین کار می‌شود، رابطه اجتماعی اشخاص را وارونه می‌آراید، یعنی آن را به‌مثابه رابطه اجتماعی اشیاء می‌نمایاند» و در ادامه نوشت: «بنابراین هرگاه درست است که بگوئیم ارزش مبادله مناسباتی میان اشخاص است، در آن صورت باید اضافه کنیم: مناسباتی که زیر پوششی از اشیاء پنهان شده است» (۱). به‌این ترتیب ارزش مبادله نتیجه بازی متقابل روابط اجتماعی و اندازه‌های قابل‌سنجش است. مارکس باز در ادامه همین مطلب یادآور شد که از میان برداشتن این رابطه دوگانه سبب می‌شود تا با شیوه‌های دید متضاد روبرو گردیم. همین که «ارزش» در هیئت شئی نمایان شود، به «مناسبات اجتماعی» بدل می‌گردد. «در اقتصادهای مدرن که به وهم Illusion سیستم پولی پوزخند می‌زند، همین وهم، همین که در مقوله‌های عالی اقتصادی و به‌طور مثال چون سرمایه [نمایان شود]، خود را رسوا می‌سازد.

بازمانده در صفحه ۹

## دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پروتتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

واشنگتن، تل آویو، پاریس: اس هاریسون

شکست دو جانبه الفتخ و حماس: برگردان به فارسی از بهروز عارفی

پایانه در باره کمیته ... : شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

ارزشی برابر با ۲۵ اوتنو، ۵ ظرف عسل که هر ظرفی ۴ اوتنو، ۸ ظرف روغن که هر ظرفی ۱۰ اوتنو قیمت داشتند و ۷ شئی دیگر پرداخت شد». (۱۵۹)

حتی اگر بخواهیم مبادله را به اجناس محدود سازیم، باز بر همین روال پول در جامعه‌ای سوسیالیستی به مثابه سنجش ارزش به زندگی خود ادامه خواهد داد و برای ثبت در دفاتر و محاسبه تناسب مبادلات نمی‌توان از آن چشم پوشید.

اما هنگامی محدود سازی مبادله به اجناس می‌تواند «پیش‌رفت» تلقی گردد که برخی اُتوپست از روی هوی و هوس به این راه کشانده نشوند. و هر گاه کوشش در عملی ساختن چنین [اُتوپائی] گردد، نباید از آن وحشت داشت که نیازمندی‌های زندگی به زودی آن‌را از عرصه روزگار محو سازد.

پول علاوه بر سنجش ارزش، هم‌چنین به مثابه ابزار گردش فرآورده‌ها به کار خود ادامه خواهد داد.

آیا باز به همین مقدار پول نیاز خواهیم داشت که از کالائی ویژه که غالباً طلا می‌باشد، تشکیل شده و امروز در جریان است؟ آیا طلا، این فرآورده ویژه و نماینده کار انسانی نمی‌تواند مستقیماً به جای پول تعیین‌گر معیار سنجش ارزش شود و نمی‌توان پول کار Arbeitsgeld را به وجود آورد که مستقیماً کاری را که انجام شده است، گواهی کند؟ ظاهراً این امر را می‌توان به این گونه پیاده کرد که هر کارگری بابت یک ساعت کاری که انجام می‌دهد، قبضی دریافت کند؛ او در برابر آن از حق دریافت فرآورده‌ای دیگر که یک ساعت کار جوش کاری او را محسم می‌سازد، بهره‌مند می‌شود و کافی است حساب کرد که او برای تولید آن فرآورده باید چند ساعت کار جوش کاری کند. کارگر می‌تواند در برابر یک روز کار خود فرآورده‌هایی را خریداری کند که برای تولید آنها یک روز کار صرف شده است. و این حسابی سر راست است، امکان هر گونه استثماری ناممکن می‌شود، و کارگر از آزادی کامل برای سرمایه‌گذاری مزد خود بهره‌مند خواهد بود. به این ترتیب می‌توان از هر گونه قیومیت از سوی اداره‌ای که سهم هر کسی را به او می‌پردازد، اجتناب ورزید.

بدون تردید می‌توان به یک چنین پولی اندیشید. اما آیا امکان تحقق کارکردی آن نیز وجود دارد؟ در این جا از طرح مشکلاتی چشم می‌پوشیم که توسط کار مقاطعه‌ای Akkordarbeit و یا تفاوت سطح مزدها برایمان فراهم می‌شود، آن هم به این دلیل که باید در مقایسه با کارهای مطبوع‌تر و آسان‌تر برای کارهای نامطبوع و سخت مزد بیش‌تری پرداخت. اما برای آن که بتوان مقدار کار نهفته در هر فرآورده را تعیین کرد، به کاری هیولائی نیازمندیم، زیرا باید [کار نهفته] را از همان آغاز تا پایان تولید و هم‌چنین ترابری و دیگر کارهای جنبی را محاسبه کرد. و هرگاه این کار را به پایان رسانیم، باید آن را دوباره از نو آغاز کنیم، زیرا در این میان در برخی از شاخه‌ها مناسبات فنی دگرگون شده‌اند.

و کدام کار را باید محاسبه کرد؟ البته نه آن کاری را که بابت تولید هر فرآورده‌ای هزینه شده است. زیرا هر نمونه مشابهی از یک نوع دارای بهای متفاوت و آن بخش که در شرائط نامساعد تولید شده است، هزینه‌اش بالاتر خواهد بود. اما این امر بی‌هوده‌ای است. و هر گاه بتوانیم، باید برای هر فرآورده‌ای نه کار حقیقی انجام شده، بلکه کار ضروری اجتماعی را حساب کنیم، در آن صورت همه آنها باید دارای یک قیمت باشند.

به این ترتیب یک حساب دو برابر را دریافت می‌کنیم. مزد کارگران بر مبنای ساعات کاری تعیین می‌شود که او واقعاً انجام داده است و محاسبه قیمت فرآورده بر مبنای زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن محصول انجام می‌گیرد. مقدار ساعات کار اجتماعاً لازم باید در هر دو این محاسبه‌ها یکی باشد. اما این امر هرگز شدنی نیست.

به همین جهت نیز پیشنهاد پول کار در هر گامی که برمی‌دارد، با دشواری‌های بزرگی روبرو می‌شود، زیرا از قانون ارزش برداشتی مکانیکی دارد.

اما چگونه انسان به چنین نتیجه‌ای رسید؟ از طریق مشاهده حرکت و مناسبات قیمت‌ها. از زمانی که تولید کالاها کلان برای بازار به امری منظم بدل گشت، متوجه شد که قیمت یک کالا با تمامی نوسان‌های آن به بالا و یا به پائین، در سطح معینی باقی می‌ماند. از

«پول در یک اقتصاد طبیعی بزرگ»، در یک اقتصاد سوسیالیستی شده دیگر دارای نیروی محرکه نیست. از آن پس دیگر «سود خالصی» وجود نخواهد داشت که به خاطر آن تولید می‌شود». (۱۵۵)

در این جا به اضافه ارزش نه مثابه کارکرد سرمایه، بلکه اصولاً هم‌چون عمل کرد پول توجه می‌شود. این امر کاملاً گمراه کننده است. در جامعه‌ای سوسیالیستی که در آن همه ابزار تولید در مالکیت جامعه قرار دارد، دیگر امکانی برای اشخاص وجود نخواهد داشت که بتوانند با پول ابزار تولید خریداری کنند، یعنی آن را به سرمایه صنعتی بدل سازند. از آن جا که تولید اضافه‌ارزش برای اشخاص دیگر ممکن نیست، در نتیجه صندوق‌هایی که از آنها سود تجاری و بهره پول پرداخت می‌شوند، از بین خواهند رفت. بازرگان جای خود را به سازمان‌های مصرف‌کنندگان خواهد داد، و نیز به این دلیل که سازمان‌های تولیدی بزرگ مستقیماً با یک‌دیگر خرید و فروش خواهند کرد. هم‌چنین دیگر کسانی که ثروت پولی دارند و می‌توانند پول وام دهند و کسانی که چون در وضعیت اضطراری هستند و باید با پرداخت بهره پول قرض کنند، وجود نخواهد داشت. به این ترتیب سرمایه پولی نیز امکان زیست خود را از دست می‌دهد.

بنابراین در جامعه تکامل یافته سوسیالیستی تمامی پیش شرطها برای تبدیل پول به سرمایه وجود نخواهد داشت.

اما این همه تمامی کارکردهای پول نیست. پول هزاران سال پیش از پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری وجود داشت. پول در جامعه‌ای سوسیالیستی نیز به مثابه معیار ارزش و ابزار گردش تولید حداقل تا پیدایش مرحله دوم پُر برکت گذار به کمونیسم که در حال حاضر از آن آگاهی چندانی نداریم و نمی‌دانیم که اصولاً روزی تحقق خواهد یافت و یا آن که هم‌چون امپراتوری هزار ساله (۱۵۶) آرزوی پرهیزکارانه باقی خواهد ماند، وجود خواهد داشت.

این که یک جامعه سوسیالیستی چگونه سازماندهی شود، نیازمند اجرائی موشکافانه است و هم‌چنین در رابطه با هر یک از کارخانه‌هایش می‌توان دید که چه مقدار دریافت نموده، چه مقدار هزینه کرده و چه مقدار بهره برده و یا ضرر داده است. اما هرگاه دریافتی و پرداختی را با اجناس در دفاتر ثبت کنیم، اجراء این امر کاملاً ناممکن خواهد بود.

هرگاه یک کارخانه ماشین‌سازی ماشینی تراشی را تحویل دهد و بابت آن ۴۰ خوک و ۱۰۰ سنتر Zentner (۱۵۷) آرد، ۲۰ سنتر کره و ۲۰۰۰ تخم مرغ دریافت کند، چگونه خواهد دانست که در این داد و ستد سود و یا ضرر کرده، و یا برای کشاورزی و یا کشاورز برای [این کارخانه] کار اضافی انجام داده است؟ روشن است که ثبت اجناس در دفاتر به زودی فقط سبب هرج و مرج بدون حد و مرز خواهد گشت. هزینه تولید که در نهایت در کار مستحیل خواهد شد، باید در دفاتر ثبت شود و همیشه کاملاً شفاف باشد. و فقط از این طریق که تمامی فرآورده‌ها دارای چیز مشترکی هستند، یعنی آفریده کار می‌باشند، می‌توان مقداری [کاری] را که با یک‌دیگر مبادله می‌شوند، اندازه گرفت. اصولاً [اشیاء] فقط از این طریق می‌توانند با یک‌دیگر مبادله شوند. پول آن ابزار اندازه‌گیری‌ای است که از آن نمی‌توان در مبادله فرآورده‌ها چشم پوشید، که ارزش مصرف آن‌ها تجسم مقدار معینی کار و یا ارزش است.

ما حتی کارکرد پول به مثابه سنجش ارزش را در مبادله اجناس طبیعی نیز می‌یابیم.

«به‌طور مثال مصری‌های باستان در سه هزار سال پیش از زمان شمار کنونی ما از مس و طلا (نه نقره) به مثابه کالای پول و معیار سنجش ارزش همگانی استفاده می‌کردند. اما آنها ارزشی را که با [کالای پول] می‌سنجیدند، غالباً به صورت اجناس با یک‌دیگر مبادله می‌کردند.

«به‌طور مثال در یکی از این مبادلات یک گاو نر مبادله شد. ارزش [گاو نر] معادل ۱۱۹ اوتنو مسی Kupferutnu (۱۴/۴) کیلو گرم مس) تعیین شد (۱۵۸). در ازای آن [گاو نر] یک حصیر با

آنچه را که غول‌آساترین و کامل‌ترین دستگاه‌های آمارگیری نتوانستند در رابطه با تخمین کار نهفته در کالا انجام دهند، می‌توان در قیمت‌های پذیرفته شده‌ای که خود محصول روند تاریخی طولانی، هر چند ناکامل و نادقیق‌اند، اما یگانه امکان بنیادین برای ممکن‌سازی صاف و ساده ادامه کارکرد روند گردش اقتصادی را تشکیل می‌دهند. هر چند آن را اجتماعی‌سازی در آغاز دگرگون نمی‌سازد، با این حال نقش قیمت و به‌هم‌راه آن پول در درون بخش رشدیابنده‌ای که اجتماعی‌گشته است، مدام دگرگون می‌شود.

امروزه افراد خصوصی برای بازار تولید می‌کنند. آنها مقدار تولیدی را که به‌بازار عرضه می‌کنند، بر مبنای تجربه کنونی و انتظارات آتی خود تعیین می‌کنند. قیمتی را که باید برای کالاهای خود مطالبه کنند، توسط مخارج تولید تعیین شده است. اما قیمتی را که می‌توانند واقعاً به‌دست آورند، وابسته به آن نیست و بلکه توسط عرضه و تقاضا تعیین می‌شود.

این امر همچنین در مورد کالاهائی صادق است که الله بختی نه برای بازار، بلکه بر حسب سفارش تولید می‌شوند. حتی قیمتی که از سوی هر حرفه‌ای تعیین می‌شود نیز به عرضه و تقاضا وابسته است. تنها تفاوت میان آنها آن است که تولیدکننده برای بازار در بازار با انبوهی از کالاهای مشابه روبرو می‌شود و مجبور است کالای خود را به‌بهای اندکی بفروشد، در حالی که تولیدکننده‌ای که سفارشی تولید می‌کند، می‌تواند سفارش‌هایی را رد کند که هزینه تولید او را تأمین نمی‌کنند. اما با این حال هرگاه بهای مواد خامی که برای تولید کالاهای سفارشی بیش از آن‌چه ترقی کند که او محاسبه کرده است، در آن صورت چنین سفارش‌هایی می‌توانند برای یک‌چنین تولیدکننده‌ای نیز ویرانگر باشند.

حد و حدودی که تولید هنوز در آن انجام می‌گیرد، به‌ترکیب قیمت وابسته است. با پائین رفتن قیمت‌ها از سطح تولید کاسته و با بالا رفتن [قیمت‌ها] بدان افزوده می‌شود. این شیوه عالی تنظیم تولید مشخصه سرمایه‌داری است و همیشه سبب زیان طبقه کارگر می‌گردد که دائماً میان دو قطب متضاد گرانی و بی‌کاری در نوسان است.

این امر اما در جامعه‌ای سوسیالیستی به‌گونه دیگری انجام می‌گیرد. در آن‌جا سطح تولید و قیمت‌ها نتیجه آمارشی تولید برای بازار نیست. ابزار تولید به‌تمامی مصرف‌کنندگان تعلق دارد که از مجموعه کارگران تشکیل می‌شود. بر اساس نگرش در مناسبات اقتصادی از همان نخست مقدار سقف تولید و قیمت‌ها به‌طور مشترک توسط مجموعه مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان هر شاخه تولید تعیین می‌شود. از این مرحله به‌بعد تولید و قیمت‌ها در مدار یک‌نواختی حرکت می‌کنند. از این پس کارگران به‌مثابه مصرف‌کنندگان دیگر نباید از گرانی قیمت‌ها و بی‌کاری گاه‌به‌گاه رنج برند.

هرگاه خواست اجتماعی ایجاب کند، می‌توان از این پس مقدار تولید و قیمت‌های هر کالائی را برخلاف دوران سرمایه‌داری تعیین کرد. این گام که در مراحل برداشته شد، در مقایسه با تحقق پول کار از طریق محاسبه ارزش کار نهفته در همه کالاهای کارکرد ساده‌ای است. طبیعتاً نمی‌توان این کار را ارادی انجام داد.

مقدار کاری که یک جامعه می‌تواند در اختیار داشته باشد، محدود است و نمی‌توان ابعاد آن را به‌دلخواه گسترش داد. هرگاه یک جامعه سوسیالیستی بخواهد یکی از شاخه‌های تولید را فراتر از ابعاد کنونی آن توسعه دهد، به‌خواسته‌ای که شاید قلباً هم بدان متمایل نباشد، می‌تواند بدون اتکاء به پیش‌رفت‌های فنی فقط از طریق محدود ساختن دیگر شاخه‌های تولید دست یابد. در کنار آن تمایل نیرومندی برای هم‌سان و برابری دستمزدها وجود خواهد داشت.

به‌همین ترتیب هم مقدار تولید یک کالا و نیز تعیین بهای آن با محدودیت‌های معینی روبرو خواهد شد. کاهش قیمت یک کالا نه از طریق کاستن سطح دستمزدهای تولیدگران آن، بلکه فقط از طریق پائین آوردن دیگر هزینه‌های تولید ممکن است، یعنی از طریق ارتقاء پارآوری کار و یا اگر کاهش یک کالا سبب کسری می‌شود، توسط افزایش قیمت دیگر کالاهائی که باید مازاد تحویل دهند.

در جامعه‌ای سوسیالیستی، هر چند مالکیت خصوصی بر تولید و رقابت از بین رفته‌اند، اما باید انتظار داشته باشیم که قانون ارزش هم‌چنان خود را به‌طور میانگین جا خواهد انداخت.

سوی دیگر دریافت که مناسبات قیمت‌های کالاها نسبت به یک‌دیگر نیز با نوسانات گاه‌گاهی‌شان، گرایش به نظم بزرگی را نشان می‌دهد. با وجود این، مناسبات این یک و سطح آن دیگری مقدارهای نامتغیری نبودند، آنها فقط به‌دنبال وضعیت دگرگون شونده بازار نبودند و بلکه فقط در رابطه با مناسبات تولید دگرگون می‌شدند. آنجا که [مناسبات تولید] دگرگون نشدند، سطح و مناسبات [قیمت‌ها] نیز تغییری نکردند.

آدمی این سطح را ارزش کالا نامید. آدمیان خیلی زود دریافتند که سطح ارزش یک کالا توسط مقدار کاری که برای تولید آن لازم است، تعیین می‌شود. این آموزش با قاطعیت هر چه بیش‌تر به کار گرفته شد تا سرانجام نزد مارکس عالی‌ترین بیان خود را یافت.

هنوز به‌غیر از ارزش کار تئوری دیگری از ارزش وجود ندارد. تئوری‌های ارزش که در برابر این تئوری قرار داده شده‌اند، به نمودارهای کاملاً دیگری که تئوری ارزش کار در پی توضیح آن است، توجه دارند. هرگاه دقیق‌بنگریم، خواهیم دید آن‌چه را که آنها ارزش می‌نامند، چیز دیگری جز قیمت نیست، یعنی **نموداری سطحی** و نه متعین **گرایش‌های متأثر** از آن. هم‌چنین ارزش ذهنی تئوریسین‌های مرزشکن نیز در مقایسه با ارزش در مفهوم ریکادویی (۱۶۰) و یا مارکسی آن چیز کاملاً دیگری است. علاوه بر آن میان **فرد انسان و کالاهائی** که او را احاطه کرده‌اند، مناسباتی وجود دارد که بر خلاف آن نموداری است که تحت مناسبات تولیدی موجود برای **همه انسان‌ها** که آن را در برابر خود می‌یابند، یکی است، هر چند که نیازهای ذهنی و مالی آنها می‌تواند از یک‌دیگر متفاوت باشد. این دو نوع ارزش جز در نام به‌هیچ وجه با یک‌دیگر نقطه مشترکی ندارند، امری که به روشن شدن مطلب کمکی نمی‌کند.

ارزشی که مارکس مد نظر داشت، از مناسبات تولیدی معینی سرچشمه می‌گیرد و در عین حال بر آن [مناسبات] تأثیر می‌نهد؛ ارزش اما مناسبات یک فرد با اشیائی است که او را احاطه کرده‌اند، این [اشیاء] می‌توانند توسط کار انسان به‌وجود آمده باشند و یا نه؛ این امر مطلقاً کمکی به بالا رفتن آگاهی ما از یک مناسبات تولیدی معین نخواهد کرد.

تا کنون جز کار برای آن ارزشی که مارکس و اقتصاد کلاسیک مد نظر داشتند، عامل تعیین‌کننده دیگری یافت نگشته است. آزمون‌دگی تئوری ارزش کار در مقایسه با هر تئوری دیگری در آن است که به ما این امکان را می‌دهد تا در قانونمندی کارخانه‌های (شرکت‌های) سرمایه‌داری نگاهی ژرف افکنیم. به‌همین دلیل نیز اجازه داریم ارزش کار را واقعیت بدانیم. با این حال [ارزش کار] هم‌چنان یک گرایش باقی می‌ماند. او واقعی است، اما قابل لمس و اندازه‌گیری دقیق نیست. این امر فقط از طریق شکل نموداری آن، یعنی قیمت ممکن می‌شود.

ما نمی‌توانیم ارزش یک کالا را دقیقاً محاسبه و تعیین کنیم. ارزش فقط از طریق نوسانات میان قیمت بازار و ارزش (یعنی قیمت تولید یا ارزش بازار، که در این‌جا نمی‌توانیم آنها را بیش‌تر توضیح دهیم) تعیین می‌شود، هر اندازه آنها بزرگ‌تر و یا آن‌که طولانی‌تر شوند، به‌همان نسبت نیز سبب بروز مقاومت‌های نیرومندتری خواهند گشت که دگرگونی مناسبات تولیدی را سبب می‌شود، [مناسباتی] که بر تفاوت قیمت‌ها از ارزش تأثیر می‌نهد.

تمامی آزمایش‌ها برای «طراحی» تعیین ارزش یک کالا، یعنی تعیین مقدار کاری که در آن نهفته است و تنظیم پول کاری که ابزاری برای گردش چنین فرآورده‌هایی است، در رابطه با همین سرشت ارزش ناکام خواهند ماند. این کاری است بسیار غول‌آسا، خسته‌کننده و پیچیده و هرگز پایانی ندارد. و تا زمانی که ارزش تمامی فرآورده‌ها طراحی نشده‌اند، پول کار جدید نمی‌تواند از کارکردی برخوردار شود.

یک رژیم پرولتری به‌جای دست زدن به‌چنین کار نومیدانه‌ای که طراحی یک‌چنین ارزشی را می‌توان شبیه سنجش جریان آب با الک دانست، برای گردش کالاهای به‌آن چیزی که در برابر خود می‌یابد، اتکاء می‌کند: تکیه به‌قیمتی تاریخی که امروزه با طلا سنجیده می‌شود، کالائی که بدون از میان برداشتن تورم همه جانبه، آن را پنهان و بدقواره می‌سازد.

سه چالش ...

- در همان جا به سه کسری اصلی اپوزیسیون اشاره کردم:
- ۱- کسری فرهنگ دموکراتیک در پذیرش قرارها و آرای دموکراتیک.
  - ۲- کسری فرهنگ پلورالیسم سیاسی و عقیدتی، فرهنگ گفت و شنود (کمتر گفتن و بیشتر گوش فرادادن)، فرهنگ پرسشگری، پذیرش «دیگری» و به رسمیت شناختن «مخالف» خود.
  - ۳- کسری فرهنگ کار جمعی، مشارکتی و مسئولیت پذیری با مشکلات، سختی‌ها و از خود گذشتگی‌هایی که چنین امری می‌طلبد.
- در این راستا تأکید کردم که این کسری‌ها از جمله ریشه در دسپوتیسم تاریخی و کهن شرقی- ایرانی دارد و در مورد خانواده‌ی چپی که بسیاری از ما جزو آن بوده و یا همواره هستیم، از جمله ریشه در استمرار شیوه‌ی تفکر توتالیتر دارد. چپ‌های ایرانی همواره امر «سوگ» و «گسست» ویژه‌ی خود را (از چپ سنتی استبدادگرا) به پایان نرسانده‌اند.
- در همان جا، با این که بحران را عمومی و کلان ارزیابی نمودم، اما تأکید کردم که بحران جمهوریخواهان دموکرات و لائیک برجستگی‌هایی دارد که از ویژگی این جریان نوپا و بدیع بر می‌خیزند و در این رابطه، چند پروبلماتیک را مورد بحث قرار دادم:
- ۱- نادانی یا کم‌دانی و به طور حتم بی‌تجربگی ما نسبت به پدیدار نسبتاً جدید فعالیت سیاسی «جنبشی» (۶). ناروشنی در این که چه جنبشی می‌خواهیم (فروم اجتماعی، جنبش مدنی، جنبش سیاسی، جنبش گفتمانی، جنبش روشنگری، جنبش سیاسی و متشکل و یا شبکه‌ای از کمیته‌های محلی...)، در یک کلام ناروشنی در پاسخ به پرسش کدامین گونه فعالیت در خارج از کشور؟
  - ۲- مناسبات بغرنج و بحرانی «حرکت جنبشی» (نه حزب! نه جبهه!) با گروه‌بندی‌های موجود سیاسی در خارج از کشور.
  - ۳- پرسش امکان پذیری اتحاد فراگیر متشکل از سه نخله‌ی ملی، دین باور معتقد به جدائی دین و دولت و چپ‌های آزادی‌خواه و دموکرات در خارج از کشور.
  - ۴- نقش بحران‌زا و تخریب‌کننده‌ی خود محورگرائی‌ها egocentrism و کمبود فرهنگ کار مشارکتی و جمعی در میان هم‌راهان جمهوریخواهان دموکرات و لائیک که اکثراً از منفردین مستقل و جدا شده از سازمان‌های سیاسی سنتی تشکیل یافته‌اند. سرانجام، در آن نوشتار، پرسش اصلی را به صورت تزییر طرح کردم:

«پرسش ما نمی‌تواند مسئله‌ی برون رفت از بحران باشد. چنین آرزویی در وضعیت ساختاری و جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون خارج کشور ناممکن، موهوم و تخیلی است. اما پرسش ما می‌تواند چیز دیگری باشد: آزمون دخالت‌گری در حوزه‌ی سیاست در اشکالی دیگر و بدیع و در گسست از بینش و اشکال سنتی و کهنه و این همه البته با آگاهی نسبت به ظرفیت‌ها، آمادگی‌ها و توانائی‌های مان و با پذیرش این واقعیت که فعالیت سیاسی در تبعید، در هم زیستی یا هم بودی با بحران، همواره با مشکلات، موانع و محدودیت‌های پایدار و ساختاری رو به رو می‌شود و خواهد شد. پس مسأله انگیز اصلی (پروبلماتیک) کار سیاسی در خارج از کشور، نه کشف راه خروج از بحران، بلکه ادامه‌ی مبارزه و مقاومت به گونه‌ای دیگر، در واقعیت موجود، یعنی در شرایط مشکلات، محدودیت‌ها و حضور ممتد و احتمالاً بی‌پایان بحران است.»

دلیل هستی جمهوریخواهان دموکرات و لائیک

اکنون چه می‌توان در باره‌ی «چاره اندیشی» برای تغییر وضع موجود گفت؟

از آن چه که رفت، به راستی بر می‌آید که راه خروجی بر این بحران نیست. در برزخی که ما قرار داریم از بهشت موعود خبری نیست. پس اگر نباید به سراغ «راه حلی»، «راه برون رفتی» یا در یک کلام «چاره‌ی نجات بخشی» رفت که موهوم و تخیلی است، پرسش این است که چرا باید به این راه پروبلماتیک و پر دست انداز با چشم

هرگاه در شیوه تولید سوسیالیستی قیمت‌ها و پول به موجودیت خود ادامه دهند و ادامه آن سبب اتصال به قیمت‌هایی شود که تاریخی گذشته‌اند، در نتیجه ضروری است که اتصال به پول تاریخی نیز برقرار شود و طلا را به مثابه کالای پول پا برجا نگاه‌داشت. (۱۶۱)

البته نه به صورت فرآورده‌های طبیعی. در این زمینه نباید موجب خوشحالی پیکارگران اقتصاد طبیعی گردیم.

به مثابه معیار ارزش به طلالی تصور شده و یا ارزش طلا نیاز است. برای آن که بتوان محاسبه کرد که در قیمت یک جفت چکمه چند مارک طلا نهفته است، نباید مارک طلای واقعی وجود داشته باشد.

فقط پولی که به طور واقعی وجود دارد، می‌تواند به مثابه ابزار گردش کارکرد داشته باشد. اما تا اندازه زیادی می‌توان از شکل طبیعی سکه‌های طلا نیز صرف نظر کرد و پول کاغذی را جانشین آنها ساخت. ما باید در اینجا به همین چند نکته بسنده کنیم و نمی‌توانیم تئوری پول دیگری را ارائه دهیم.

در یک جامعه سوسیالیستی در کنار طلای تصویری که به مثابه ارزش و پول کاغذی که به مثابه ابزار گردش عمل می‌کنند، طلا به مثابه کالائی که دارای ارزش کار معینی است، باید هم‌چنان وجود داشته باشد. معلوم نیست چرا باید [در چنین جامعه‌ای] تولید طلا تعطیل شود، زیرا در آن‌جا نیز به طلا به خاطر مقاصد صنعتی هم چون پلمپ و یا زیورآلات نیاز خواهد بود. امید است که انسان‌های جوامع آینده از سرور ناشی از زیورآلات، درخشش و زیبایی آنها محروم نگردند.

بر این روال طلا هم‌چنان تولید خواهد شد، البته نه برای تبدیل آن به سکه؛ این وظیفه دیگر ضروری نخواهد بود، بلکه فقط به این خاطر که مصرف صنعتی بیاید. به این ترتیب هزینه تولید طلا هم‌چنان وجود خواهد داشت و [طلا] دارای ارزشی خواهد بود، به طوری که مقدار معینی از آن، چه تصویری و یا حواله‌ای، هم‌چنان می‌تواند بیانگر ارزش کالاها باشد و به اجسام کالائی تعیین اقتصادی دهد.

«نظم پولی» ماشینی است که از آن برای استمرار جامعه‌ای که دارای تقسیم کار گسترده است، نمی‌توان چشم پوشید.

البته این امکان وجود دارد که در آینده بتوان شکل کامل تری از این مکانیسم را یافت که بتواند جانشین شکل کنونی‌اش گردد. عکس آن، یعنی هرگاه بخواهیم این ماشین را درهم شکنیم و به جای آن از اقتصاد طبیعی ابتدائی متعلق به پیش تاریخ کمک گیریم، بازگشت به بربریت خواهد بود. این روش به گونه‌ای مخاطره‌آمیز آدمی را به یاد مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران ساده‌لوحی می‌اندازد که در نخستین دهه‌های سده پیشین می‌پنداشتند با شکستن ماشین‌هایی که در برابر خود می‌یافتند، می‌توانند خود را رها سازند و به استثمار سرمایه‌داری پایان بخشند.

پانویس‌ها:

- ۱۵۵- دکتر اُتو نورات Dr. Otto Neurath. «ماهیت و راه اجتماعی‌سازی»، صفحه ۱۵
- ۱۵۶- منظور برخی از پیروان مسیح هستند که بنا به برخی از روایات انجیل می‌پندارند مسیح روزی باز خواهد گشت و بر روی همین زمین برای هزار سال امپراتوری خدا را بوجود خواهد آورد که در آن همه چیز یافت می‌شود و مفت می‌توان آنها را مصرف کرد.
- ۱۵۷- در گذشته سنتر Zentner واحد وزن در آلمان بود که تقریباً معادل خروار در ایران می‌شود. یک سنتر معادل ۵۰ کیلو است. این واحد وزن دیگر در آلمان وجود ندارد، اما مردم در زبان روزمره خود از آن استفاده می‌کنند.
- ۱۵۸- اوتو موسی Kupferutnu یکی از واحدهای پولی که در مصر دوران فراعنه که در پنج هزار سال پیش حکومت می‌کردند، رواج داشت.
- ۱۵۹- رجوع شود به اثر کارل کائوتسکی «ملاحظات سوسیالیستی درباره اقتصاد دوران گذار»، Sozialistische Bemerkungen zur Übergangswirtschaft، صفحه ۱۱۱.
- ۱۶۰- دیوید ریکاردو David Ricardo در سال ۱۷۷۲ در لندن زاده شد و در سال ۱۸۲۳ درگذشت. او یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان کلاسیک بوده است. او توانست با بهره‌گیری از آموزش‌های آدام اسمیت یک سیستم اقتصادی کامل را بر مبنای تئوری ارزش، ارزش کار، بهره زمین و نیز تقسیم درآمد‌ها طراحی کند.
- ۱۶۱- تاریخ واقعی نادرستی این برداشت کائوتسکی را به اثبات رسانده است. امروز در بیش تر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طلا نقش خود را به مثابه کالای پول از دست داده و توان اقتصادی این کشورها پشتوانه پول آنها را تشکیل می‌دهد. بنابراین در کشوری که در آینده سوسیالیسم برقرار خواهد شد، باید با توجه به تاریخ کنونی پول سرمایه‌داری کارکرد پول سوسیالیستی را تعیین کرد.

اندازی نامعلوم و نامسلم... ادامه داد؟ به عبارت دیگر ما در برابر پرسش اصلی و بنیادینی قرار داریم که در جایی دیگر و در مناسباتی دیگر، فیلسوف از هستی می‌کند: «چرا Dasein وجود دارد و چرا به جای آن نیستی وجود ندارد؟» (هایدگر) و من به همین سیاق می‌پرسم: چرا جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک باید باشد تا نباشد؟

پاسخ من چنین است:

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را می‌توان میدان تلاقی سه چالش بدیع در تاریخ سیاسی معاصر ما به شمار آورد. این تلاقی، از آن جا که در حیات سیاسی جامعه‌ی ما نقش تعیین کننده‌ی ایفا می‌کند و از آن جا که در جای دیگری رخ نمی‌دهد، پس در نتیجه، حتی اگر جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک کنونی نیز به کار خود پایان دهد، بار دیگر باید دست به ایجاد و احیای چنین حرکتی زد. پس چه بهتر که این تلاقی سه مبارزه یا چالش تاریخی، با همه‌ی ضعف‌ها، نارسائی‌ها و بحران‌هایش، حفظ و تداوم یابد.

این سه چالشی که در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک تلاقی پیدا می‌کنند و در جای دیگر نمی‌کنند، این سه چالشی که در رنگین کمان سیاسی ایران در خارج از کشور، وجود چنین جنبشی را لازم و ضروری می‌سازند، کدامند؟

اولی، پروژه‌ی آلترناتیوی و تاریخی جمهوری دموکراتیک و لائیک در ایران است که در برابر دیگر پروژه‌های دینی، سلطنتی یا توتالیتر قرار می‌گیرد. سند سیاسی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، نخستین گام، هر چند کلی و ناقص، در این راه به شمار می‌رود. البته این پروژه را باید در جنبه‌های مختلف و گوناگونش - سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - به ویژه در زمینه‌ی شکل جمهوری آزاد و دموکراتیک، جایگاه و نقش دولت در ایران، عدالت اجتماعی، مسأله‌ی ملی و مناسبات اقتصادی... تصحیح و تکمیل کرد. بدون تردید، در شرایط مبارزه سیاسی در خارج از کشور، بحث بر سر پروژه یا آلترناتیوی نظری مد نظر است و نه چیز دیگری. پروژه هنگامی تبدیل به بدیلی ارگانیک (یا عملی) می‌گردد که در بطن جامعه‌ی ایران و به دست نیروهای مادی و عینی اجتماعی داخل کشور پذیرفته شود و به مورد اجرا گذارده شود. (۷)

دومین چالشی که جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را از دیگر جریان‌های سیاسی خارج از کشور متمایز می‌سازد، خصلت پلورالیستی آن است. جنبشی که از ابتدا بر این اساس بنا شده بود (و هم چنان نیز کوشش می‌کند) که نخله‌های مختلف فکری، نظری، عملی، سیاسی و اجتماعی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را در مشارکت با هم جمع کند. امروز با وجود موانعی که در راه اتحاد فراگیر قرار دارند - به گونه‌ای که تحقق آن را به ویژه در خارج از کشور بسیار پیروبلما تیک و نامحتمل ساخته‌اند - وجود حرکتی دموکراتیک و سیاسی با مضمون و خصلتی پلورالیستی در چهارچوب پروژه‌ی جمهوری خواهانه و لائیک - هر چند متزلزل، سخت، دشوار و همراه با جدائی‌ها و بحران‌ها - شانسی تاریخی برای جامعه‌ی ایران به شمار می‌رود. جامعه‌ای که در طول تاریخ سیاسی معاصرش، غالباً در برابر دو راه حل دموکراتیک یا استبدادی، همواره استبداد را گزیده است.

سرنجام سومین مبارزه‌ی بدیعی که با تمام ناروشنی‌ها و نادانی‌های موجود از آن، ویژگی حرکت جمهوری خواهان دموکراتیک و لائیک را تشکیل می‌دهد، فعالیت و سازماندهی «جنبشی» به معنای نه حزب و نه جبهه است. چنین حرکتی در تاریخ جنبش سیاسی ایران نو و ناشناخته است و در نتیجه با بحران‌ها و افت و خیزها رو به رو خواهد شد. در شرایط بحران عمومی «سیاست واقعاً موجود» (۸) و بحران ساختارهای سیاسی سنتی (حزبی و جبهه‌ای) که تنها ملی نیست، بلکه جهانی است، جنبش‌گرایی تلاشی در جهت کشف و ابداع شکل‌های نوین و دموکراتیک مشارکت اجتماعی در res publica (امر عمومی) به شمار می‌رود. (۹)

کدام راه؟

از اولین نشست مؤسس جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در پاریس (سپتامبر ۲۰۰۵) تا کنون بسیاری از همراهان، این

جنبش سیاسی را ترک کرده‌اند. بخشی از این ریزش‌ها مربوط به بحران میلیتاریسم و شرایط سیال و ناپیگیر افراد در خارج از کشور است. بخشی به نارسائی‌ها و کارکردهای نادرست و غیر دموکراتیک ما در این جا و آن جای این حرکت بر می‌گردد. بخشی دیگر از کناره گیری‌ها که پاره‌ای از همراهان اولیه را در بر می‌گیرند، مربوط به پدیده‌ای است که من در بالا تحت عنوان نقش بحران‌ساز و مخرب خود محوری‌های بی حد و حصر، کمبود فرهنگ دموکراتیک و فرهنگ کار مشارکتی و جمعی نام بردم. و سرنجام بخشی دیگر از این جداگیری‌ها، به باور من، مربوط به بیش، زبان و روش‌های کهنه‌ای می‌گردد که در حرکت‌های امروزی جای نمی‌گیرند. حال اکنون در برابر سه راهی تعیین کننده‌ی قرار داریم: انحلال، حفظ وضع موجود یا ادامه کار با تغییر.

کسانی که راه حل انحلال را پیش می‌نهند، بدیل مبارزاتی دیگری را به جای حرکت کنونی قرار نمی‌دهند. در مقابل، کسانی که حفظ وضع موجود را پیش می‌نهند، عملاً وجودی را حفظ می‌کنند که نه فعالیتی (= حیاتی) دارد و نه صدائی. در نتیجه می‌ماند راه سوم که من طرفدار آن هستم، یعنی تداوم در تغییر.

به دیدی من، تغییر در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را باید در دو حوزه‌ی فعالیت‌های اپوزیسیونی و اصلاح مناسبات درونی انجام داد.

#### ۱- سازماندهی فعالیت‌های اپوزیسیونی.

بحران ما از جمله ناشی از بی‌عملی و پاسیف بودن ما است. فعالیت‌ها - چه عملی (اعتراضی) و چه فرهنگی (گفت و شنودهای سیاسی، نظری... سمینارها...) - را باید در محل‌ها و به‌طور سراسری سامان دهیم. مضمون اصلی کار سیاسی در خارج از کشور اعتراض به نقض همه جانبه‌ی حقوق بشر توسط رژیم جمهوری اسلامی است. فعالیت‌های اعتراضی اپوزیسیونی در صورتی مؤثر واقع می‌گردند و بر حاکمان ایران فشار وارد می‌کنند که با مشارکت نیروی کمی قابل توجه‌ای انجام پذیرند. و این مهم تنها با دیگران، یعنی در همکاری با دیگر جریان‌ها و افراد جمهوری خواه امکان پذیر خواهد بود.

بدین منظور گروه کاری تشکیل شود که در باره‌ی کم و کیف و مضمون فعالیت‌های اپوزیسیونی (اعم از کارزارهای اعتراضی و فعالیت‌های فرهنگی (نظری، گفت‌مانی) و هم چنین نوع و شکل همکاری‌ها با دیگران (در چهارچوب فعالیت‌های حقوق بشری) بی‌اندیشد و طرح سند راهبردی را به نشست سوم ارائه دهد.

#### ۲- اصلاح مناسبات درونی

با وجود این که در نشست سراسری دوم سندی درباره‌ی ساختار به تصویب رسید، اما از آن جا که اتفاق نظر بزرگی بر سر آن موجود نیست، لازم است که مجدداً روی چند معضل مربوط به مناسبات درونی بازگردیم:

- ۱- اختیارات و مضمون کار شورای هماهنگی.
- ۲- اختیارات نشست سراسری و چگونگی انتخاب شورای هماهنگی.
- ۳- چگونگی موضع گیری‌های سیاسی.

گروه کاری بدین منظور تشکیل شود و طرحی که تفاهم اکثریت بزرگی را داشته باشد، به نشست سراسری آینده‌ی آریه‌ی دهد.

در این مورد، ملاحظات من چنین‌اند که:

- شورای هماهنگی (هم چنان که از نامش پیداست) وظیفه‌ی هماهنگ کردن فعالیت‌های اعتراضی و سازماندهی کارزارهای سراسری را به عهده دارد.

- موضع گیری‌های مهم سیاسی (نه اعلامیه در مورد مسائل حقوق بشری که مورد اختلاف نیست) از طریق رجوع به آرای عمومی همراهان (پس از تبادل نظر و مشاوره) انجام پذیرد.

- اعضای شورای هماهنگی در نشست سراسری از میان داوطلبین کمیته‌های محلی (که به رسمیت شناخته شده‌اند) انتخاب شوند.

۱۲۷ اکتبر ۲۰۰۷

#### یادداشت‌ها:

- x دازاین: مقوله‌ی بنیادین و ترجمه‌ناپذیر هایدگری: موجودی که «فهم وجود خود مشخصه‌ی معین هستی‌اش هست» (هایدگر)
- (۱) همزیستی با بحران - پیرامون بحران عمومی فعالیت سیاسی در خارج از کشور و بحران خاص جمهوری خواهان دموکرات و لائیک.

کرد و با مواضع بوش و نئوکانها شدیداً در افتاد. او هم چنین با توافق رقیب انتخاباتی خود هیلاری کلینتون از مواضع بوش از در مخالفت شدید در آمد.

وی با درک این که مردم آمریکا جنگ دیگری را، این بار علیه ایران، تحمل نخواهند کرد، یک برنامه‌ی پنج ماده‌ای عرضه داشت تا از جنگ پرهیز شود: یکم، این که دکنترین جنگ پیشگیرانه به آنجایی فرستاده شود که محل واقعی آن است: **خاکروبه‌ی تاریخ**. دوم، تشدید مجازات‌های اقتصادی علیه دولت کنونی ایران. سوم، استفاده از تاکتیک «نان قندی» اقدامات دیپلماتیک برای اقناع دولت احمدی نژاد در رهاساختن طرح اتمی و بازگشت به خانواده‌ی ملل. چهارم، مذاکره با دولت ایران. پنجم، مذاکره با دیگر دول بزرگ برای هماوردی با ایران در این زمینه.

اکنون دیده می‌شود که حتی یک سیاستمدار آمریکایی نزدیک به اسرائیل ظرف چندین ماه ناچار از تغییر مواضع خود شده است و سیاست «خروس جنگی» اش را بخاطر تداوم صلح و استفاده از طرق مسالمت‌آمیز رها کرده است.

کارزار ضد جنگی که از سوی گروه‌های مختلف در آمریکا جریان دارد اکنون با انتشار اعلامیه‌ی ( Campaign Against Sanctions Iran and Military Intervention in ) نظمی در ایران « <http://www.campaigniran.org> » و ارائه‌ی بیست دلیل در مخالفت با تجاوز آمریکا به مرحله‌ی جدیدی رسیده است، به نحوی که سیاستمداران غیر نئوکان را به تجدید نظر کلی واداشته است.

ای کاش، چنان که استاد دهخدا در مقایسه‌ی بین پروفیسور برآون و مشروطه‌خواهان بیکاره در تبعید نوشت، یک موی این فرنگیان در تن این ایرانیان ایران‌فروش بود، که اکنون جلوداران دموکراسی شده‌اند.

از سوی دیگر، با باز شدن میج جلوداران دموکراسی «انقلاب‌های گل سرخین، پرتقالی، و مخملین» مردم اسیر می‌بینند که از تقلیس تا اسلام آباد، از کیف تا باکو، همه‌ی این پرچمداران «دموکراسی آلا بوش» چهره‌های کاذبی هستند که، به محض کوچک‌ترین تکان اجتماعی برای احقاق حق، حکومت نظامی و وضع فوق العاده اعلام می‌کنند و ارتش را به جان مردم می‌اندازند. مردم تحت ستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌بینند که جلوداران دموکراسی آلا بوش درد و دوا‌ی ایشان نیستند، بل بلای جان ایشان‌اند. آنان می‌بینند که بهشت دموکراتیک آلا بوش چیزی جز جهنم پرویز مشرف و نظامیان هم‌دست طالبان نیست؛ جز جهنم عراق نیست، جز جهنم ساکاشویلی در تقلیس نیست. چنین مردمی، به‌رغم ستم‌هایی که بر ایشان می‌رود، می‌بینند که نامزدهای انقلابی «گل سرخین» جز آینده‌ای خونین در چنجه ندارند و از آنان می‌پرهیزند.

در مورد خاص ایران، ننگ‌آور آن است که هر روز تنی چند از میان ورشکستگان و سرخوردگان چپ دروغین گذشته بر تعداد نامزدهای خدمتکاری در لباس «دموکراسی آلا بوش» افزوده می‌شوند. اینان آماده‌اند تن و جان خود را به هر ننگی بیالیند تا از خوان دست‌گشاده‌ی «دموکراسی آلا بوش» لقمه‌ای چرب نصیبشان شود. مایکل روبین (Michael Rubin) یکی از مسؤولان مؤسسه‌ی فری اینتترپرایز (Free Enterprise Institute)، که به این شهرت دارد که پیشخوان لابی صهیونیسم در آمریکا است، در مقاله‌ای در **واشنگتن پست** (۱۹ اکتبر) به این معترض شده است که عده‌ای از آمریکائیان و آمریکائیان ایرانی تبار کنگره‌ی آمریکا را به قطع کمک‌های مالی به کسانی ترغیب می‌کنند که خود را «مبارزان جامعه‌ی مدنی» جا زده‌اند. او که از متفکران نئوکان است، می‌نویسد که بودجه‌ی مبارزه برای «دموکراسی آلا بوش» در ایران، که در سال ۲۰۰۴ به یک میلیون چهار صد هزار دلار بالغ می‌شد، در سال جاری به ۶۶ میلیون دلار افزایش یافته است. ازین مبلغی که به ایران اختصاص داده شده است، ۳۶ میلیون به مصرف برنامه‌های فارسی «صدای آمریکا» و «راديو فردا» می‌رسد. ۵ میلیون آن به مصرف برنامه‌ی مبادله‌ی «فرهنگی» و ۵ میلیون دیگر به مصرف ترجمه‌ی سایت‌های انگلیسی به سایت‌های فارسی اختصاص دارد. بدین سان دیده می‌شود که تعداد سایت‌های ایرانی و دریافت کنندگان بورس‌های رنگارنگ که به آمریکا «پناهنده» می‌شوند، کم نیست و در حال افزایش‌اند. اگر

(۲) structural  
(۳) conjoncture  
(۴) sociologique  
(۵) microcosme  
(۶) mouvementiste

(۷) تفاوت اصلی آلترناتیو سیاسی- نظری با آلترناتیو سیاسی- ارگانیک در آن جا است که اولی به مثابه پروژه‌ی جنبش اجتماعی چون نیروی عملی‌جانشینی قدرت سیاسی عمل نمی‌کند، در حالی که دومی به مثابه پروژه‌ی حزب سیاسی چون نیروی عملی‌جانشینی قدرت سیاسی عمل می‌کند.

(۸) «سیاست واقعاً موجود». پیش‌تر، در نشریه «طرحی نو» (شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران)، طی سلسله مقاله‌هایی، این موضوع را مورد بحث و مطالعه قرار داده‌ام. نگاه کنید به: «نقد سیاست در پرتو قرائتی از پروتاگوراس و ماركس». سال پنجم، ۱۳۷۹-۱۳۸۰. شماره‌های: ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰ و ۵۱. وسایت اینترنتی طرحی نو: [www.tarhino.com](http://www.tarhino.com). در این جا، چهار محور اصلی آن را باز گو می‌کنیم.

«سیاست واقعاً موجود» عبارت است از:

۱- حوزه‌ی گفتار و کرداری تخصصی، حرفه‌ای، انحصاری و اختصاصی در زمینه‌ی آنچه که «امر عمومی» res publica می‌نامند و متعلق به همگان است. حوزه‌ی استوار بر تقسیم کاری اجتماعی و نظمی سلسله مراتبی که به صورت «طبیعی» و «عقلانی» در ذهنیت عمومی جلوه می‌کنند.

۲- گفتگمانی «نجات‌بخشانه» یا «مسیحائی» (بنا بر این هم چنان آغشته به «دین خوئی» لیکن «سکولار») با وعده‌ی رستگاری بشر. توهم ساز و مطلق‌گرا. مدعی انحصاری «حق» و «حقیقت».

۳- بینش و منشی یکسوزنکر، یگانه‌ساز، سیستم‌ساز و ایقان‌باور. بنابراین در تقابل با آن بینش و منشی که «بفرنجی»، «چندگانگی» و «نایقانی» را در «مرکز» قرار می‌دهد.

۴- نظر و عمل معطوف به دولت و قدرت، پس در نهایت و بالقوه آماده برای تبدیل شدن به روندی اقتدار طلب، سلطه‌گر و تمامت خواه.

(۹) جنبش‌های اجتماعی برابر با mouvements sociaux. درباره‌ی معنا و مفهوم این مقوله، مضمون و ویژگی‌های «جنبش اجتماعی»، رجوع کنید به مقاله‌ی من درباره‌ی پدیدار «جنبش گرانی»، طرحی نو شماره ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، سال نهم، ۱۳۸۴.

### بازار گرم ...

هرچه بیشتر صدای اعتراض خود را علیه جنگ بلند می‌کنند و می‌کوشند نظامیان آمریکایی ناراضی و سرخورده از جنگ عراق را به آن تشویق کنند که در جنبش مردمی برضد جنگ شرکت جویند، و به‌ویژه از آنان بخواهند از شرکت در تجاوز دیگری، این بار به ایران، خودداری ورزند. طبق اخباری که در محافل ضد جنگ پخش می‌شود، عده‌ای از افسران عالی‌رتبه‌ی آمریکا، فرماندهان و نیز خلبانان هوایماهای جنگی پیشرفته، که در عملیات بمب‌بارن شرکت می‌کنند، در ماه‌های اخیر عدم توافق خود را برای شرکت در تهاجم به ایران اعلام داشته‌اند، تا حدی که اگر اینان از شرکت در تجاوز جدید پرهیز نکرده بودند، یورش نظامی به ایران تا حال صورت گرفته بود. امروز نه تنها فرماندار ایالت نیومکزیکو و نامزد ریاست جمهوری ریچاردسون (Gov. Bill Richardson) فریاد می‌کند «به این دیوانگی پایان دهید! با ایران جنگ نشود!» (Stop the Insanity: No War With Iran)، بلکه دنیس کوسینینچ (Dennis Kucinich) نماینده‌ی حزب دمکرات از ایالت اوهایو و نامزد ریاست جمهوری، با حمایت بسیاری دیگر در مجلس نمایندگان، تقاضای خود را برای برکناری معاون رئیس جمهور دیک چینی با اکثریتی قوی به تصویب آن مجلس رساند، و تحلیل‌گران سیاسی آمریکا بر آنند که رسیدگی به آن و تصویبش برای برکناری معاون رئیس جمهور از بخت بزرگی برخوردار است. اگر چنین شود، تشت بوش به زمین افکنده خواهد شد و «ایرانیانی» که همه‌ی تخم مرغ‌های خود در سبد حمله‌ی نظامی به ایران نهاده‌اند، بلافاصله رو سیاه خواهند شد.

تحول جدیدی که در کارزار انتخاباتی آمریکا در ارتباط با ایران رخ داده است، تغییر رادیکال موضع سناتور جان ادواردز (John Edwards)، سناتور پیشین از حزب دموکرات از کارولینای شمالی، است که در سال ۲۰۰۴ از عضویت اسرائیل در ناتو دفاع کرده بود، و در ژانویه امسال طی نطقی برای کنفرانس هر تسلیا (Herzliya) در اسرائیل با توپ و تشر آوای جنگ‌طلبی را بلند کرده بود. اما وی در پنجم نوامبر گذشته طی نطقی در دانشگاه اوهایو، با درک این که مردم آمریکا با جنگ علیه ایران مخالفند، تغییر موضع خود را اعلام

اسلامی تن در داد که رئیس‌جمهور آمریکا نیز با صدور فرمانی در پایان آوریل ۲۰۰۷ آنرا تأیید کرده است (۱).

ایالات متحده ده سالی است که انجام این عملیات سری را دنبال کرده، اما با نبود پوششی رسمی، سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) آنرا تاکنون فقط به پا در میانی واسطه‌هایش پیش برده است. برای نمونه پاکستان و اسرائیل اسلحه و پول به دست گروه‌های یاعی در جنوب شرقی و شمال غربی ایران رسانده‌اند که در آنجا اقلیت‌های سنی بلوچ و کرد دیر زمانی است با قدرت مرکزی شیعه مذهب فارس به پیکار برخاسته‌اند. مجوزی که رئیس‌جمهور [آمریکا] در ماه آوریل صادر کرد، تشدید دامنه عملیاتی را مجاز می‌شمارد که چنانچه «به خونریزی نینجامد» مأموران آمریکائی م توانند مستقیماً به آنها دست یازند. علاوه بر گسترش سخن پراکنی‌های تبلیغاتی، کوشش در پخش اطلاعات گمراه کننده و استخدام تبعیدیان ایرانی در اروپا و آمریکا به منظور تشجیع مخالفت سیاسی، اینک در برنامه تازه جنگ اقتصادی، خصوصاً دست بردن در نرخ برابری ارز و اقدامات دیگری رجحان یافته‌اند که به درد ایجاد اختلال در فعالیت‌های اقتصادی و بانکی و تجاری ایران می‌خورند.

محتوای فرمان جدید پس از گزارش به کمیسیون‌های اطلاعاتی دو مجلس کنگره که قانون آنرا مقرر داشته، آشکار گردید و این رویداد اینک مضمون اصلی تمام گفت و شنودها در تهران است. به نحو شگفت‌آوری هم محافظه‌کاران و هم اصلا طلبان یک دلاند که درست هنگامی که راه بر امکان یک همکاری واقعی در عراق و افغانستان میان دو کشور گشوده می‌شد، افشای این سند بی‌وقت و نابجا بوده است. مسئولان بلندپایه وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی، دفتر رئیس‌جمهور احمدی نژاد و «صلاح اندیش‌های» گوناگون ایرانی هم‌داستان‌اند که برقراری ثبات در این دو کشور در حقیقت با منافع تهران هم‌سو است. اینها تشریح می‌کنند که همکاری با ایالات متحده فقط در ازاء عادی کردن تدریجی مناسبات میان دو کشور امکان دارد که خود بر این فرض استوار است که واشنگتن از استراتژی خویش در «براندازی حکومت» دست بردارد.

به نظر آقای امیرمحبیان سردبیر روزنامه محافظه کار «رسالت»، در عراق «ایالات متحده هم‌مانند روباهی است که به تله افتاده. آیا رواست که ما روباهی را آزاد کنیم که [می‌دانیم] می‌خواهد ما را بدرود؟ چنانچه ایالات متحده سیاست خود را تعدیل کند، همکاری [میان دو کشور] ممکن است». در سوی دیگر طیف روزنام نگاران، به تصدیق محمد عطریان‌فر، سردبیر روزنامه «هم‌میهن» از نزدیکان هاشمی رفسنجانی که در آغاز ماه سپتامبر ۲۰۰۷ به ریاست مجلس خبرگان (۲) برگزیده شد، «حال و هوا در اینجا به مذاکره و برقراری روابط گرایش دارد. مردم خواستار ثبات‌اند. از شعار «مرگ بر آمریکا» دیگر کاری بر نمی‌آید و رهبران ما این را خوب دریافته‌اند. تعارضی که به چشم می‌خورد، آن است که دو حکومتی که دشمن یکدیگرند، در عراق و افغانستان مصالح مشترک دارند.»

دست اندرکاران کشور نخواستند به این پرسش مستقیماً پاسخ دهند که آیا تهران از سازمان‌های شیعی در عراق پشتیبانی می‌کند یا خیر. آقای علاء‌الدین بروجردی رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس از واشنگتن به سبب حمایت از بعثی‌ها و دیگر عناصر سنی خرده می‌گیرد و بدون پرده‌پوشی اعلام می‌کند که ایران قبول تفوق و برتری شیعیان در بغداد را چون ضرورتی برای دستیابی به ثبات می‌داند و شرط نخست هرگونه همکاری میان واشنگتن و تهران.

به‌زعم این روزنامه‌نگاران و بسیاری از مخاطبان رسمی، شاید یک حرکت مهم کاخ سفید [در جهت خشنود کردن حکومت ایران] آن باشد که سازمان شبه‌نظامی مجاهدین خلق را که در عراق استقرار یافته است، برچیند. این گروه در جنگ علیه ایران (۱۹۸۸-۱۹۸۰) از صدام حسین پشتیبانی کرد و هر چند بدنبال تجاوز آمریکا اسلحه را از دست ۳۶۰۰ پیکارجوی این سازمان گرفته‌اند، اما هنوز به‌صورت گروهی در پایگاه‌هایی گرد آمده‌اند. دستگاه‌های امنیتی آمریکا برای مأموریت‌های جاسوسی و خرابکاری در ایران و بازجوئی از ایرانیانی که متهم به کمک به شبه‌نظامیان شیعی در عراق هستند، آنها را به کار می‌گمارند و تا همین چندی پیش از فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی در عراق نیز برخوردار بودند. اما پس از فشارهای تهران بر بغداد

بورس ماهیانه‌ی هر «مبارز برای دموکراسی آلا بوش» راه، که از طریق بنیاد کشوری برای دموکراسی (National Foundation for Democracy) پخش می‌شود ۳ هزار دلار در نظر بگیریم، می‌بینیم که در سال جاری از هزار تن از ایرانیانی که خود را «رزمندگان دموکراسی» می‌نامند، از این بورس‌ها بهره‌مند می‌شوند. با توجه به بودجه‌ی پنج میلیونی برای سایت‌های فارسی هم‌چنین می‌توان حدس زد که بسیاری از سایت‌های شیک و پیک هوادار نوعی «دموکراسی گل سرخین»، که مملواند از اخبار دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا، با عکس و تفصیلات، باید ازین بودجه سخاوتمندانه تغذیه کنند. می‌ماند ۲۰ میلیون دیگر این بودجه که، بنابر نوشته‌ی رویین، در اختیار «فعالان دموکراسی» قرار می‌گیرد. ۲۰ میلیون دلار پول کمی نیست و جیب نزدیک به پنج هزار «فعال دموکراسی» را پر می‌کند. پس تعجبی ندارد که بسیاری برای لقمه هرچه چرب‌تری ازین خوان نعمت، یک شبه هوادار دموکراسی می‌شوند و دست به کار نگارش مقالات رنگارنگ در حمله به نهضت ملی و ارزش‌های اخلاقی یک صد سال گذشته‌ی ایران، و حتی اندیشه‌ی استقلال کشور می‌شوند.

مایکل رویین و همکارانش در مؤسسه‌ی فری انترپرایز، که به پیشخوانی لابی صهیونیسم معروف است، سخت می‌کوشند تا بتوانند حتی بر بودجه‌ی سال جاری بیفزایند. لذا هرچه این بودجه ادامه و افزایش یابد، تعداد «پناهندگان» داوطلب خدمتکاری برای «دموکراسی گل سرخین» افزوده خواهد شد، و به همان ترتیب بر تعداد نویسندگان، سخنرانان، کتاب‌نویسان علیه ارزش‌های اخلاقی نهضت ملی ایران، سایت‌های حامی «مبارزه برای جامعه‌ی مدنی» بالا خواهد رفت. لذا، می‌بینیم که هرچه جنبش دموکراتیک ضد جنگ ترقیخواهان و صلح طلبان آمریکا گسترش می‌یابد، به همان نسبت نیز به هیستری نئوکان‌ها برای جنگ افروزی افزوده می‌شود و بر تعداد خدمتکاران «ایرانی» تجاوز آمریکا به میهن ما، به‌ویژه داوطلبان و مقاله‌نویسان حامی تجزیه کشور به واحدهای قابل کنترل توسط شرکت‌های نفتی و جز آن‌ها، افزوده می‌شود و فساد سیاسی عمق بیشتری می‌یابد.

ایرانیان میهن دوست و به‌راستی دموکرات چه اسلحه‌ای برای مبارزه با این ضد ارزش‌ها، فساد سیاسی و خطری که میهن کهن سال ما، و فرهنگ دیرین ما را بطور جدی تهدید می‌کند در اختیار دارند؟ آنان چیزی جز سرمایه‌ی اخلاقی میهن‌دوستی، عشق به فرهنگ کهن سال، و شهامت بیان آن‌ها را ندارند. ایران نه افغانستان است، نه گرجستان. ما نمی‌توانیم در انتظار این باشیم که تیر این دشمنان وطن و فرهنگ ما چون در عراق، اوکراین، و گرجستان کمانه کند. ترسم آن هنگامی که تیر اینان کمانه کند، و اگر ما نکوشیم تیرشان کمانه خواهد کرد، دیگر نشود میهنی دموکراتیک، مستقل، و بالنده در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی را باز ساخت. لذا، زمان آن رسیده است که همه‌ی ایرانیان میهن‌دوست و باشرف، چه در داخل و چه در خارج از کشور، با اعلام موضع خود در مخالفت با این فساد سیاسی و وطن‌فروشی عناصر خدمتکار دشمن خارجی، آنان را مشخص و منفرد سازند و بد نامی ابدی را از آن ایشان سازند. ساختن ایرانی دموکراتیک، بالنده، و مستقل وظیفه‌ی خود ایرانیان است، نه کار داوطلبان خدمتکاری و جلوداران دموکراسی آلا بوش.

پاریس، ۱۱ نوامبر، روز آتش بس جنگ جهانی اول.

### واشنگتن، تل آویو ...

در یک سو ریچارد چینی و هم‌پیمانانش در وزارت دفاع (پنتاگون) و کنگره چنگ و دندان نشان می‌دهند که سرخ آنها را کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل (ایپاک) در دست دارد و بر بمباران نه فقط کارخانه غنی‌سازی اورانیم نظرن، بلکه هم‌چنین بر کوبیدن پادگان‌های نظامی ایران در نزدیکی مرز عراق پافشاری می‌کنند. در برابر آنها کوندالیزا رایس وزیر امور خارجه ایالات متحده مایل است با تحکیم و گسترش گفتگو با تهران درباره برقراری ثبات در عراق که در ماه مه در بغداد آغاز شد، پیمودن راه دیپلوماسی ادامه یابد. اما در عوض تعویق تصمیم‌گیری درباره گزینه نظامی، وی ناگزیر به مصالحه خطرآفرین تشدید عملیات سری به قصد بی‌ثبات کردن جمهوری

اکنون این فرستندگان را به لندن منتقل کرده‌اند. با این همه در سال ۱۹۹۷ هنگامی که محمد خاتمی میانه رو به ریاست جمهوری برگزیده شد، وزارت خارجه آمریکا به نشانه آشتی جوئی مجاهدین خلق را به جرم نقض گسترده حقوق بشر به فهرست سازمان‌های تروریستی افزوده بود ... آنها هم چنان در این فهرست جای دارند.

آقای عباس ملکی مشاور شورای امنیت ملی شرح می‌دهد که برچیدن این نیروهای شبه نظامی کنشی بسیار معنی‌دار خواهد بود. اما آقای علی‌رضا جعفرزاده رئیس شورای ملی مقاومت، پیشخوان سیاسی مجاهدین، مدام در برنامه‌های شبکه تلویزیونی محافظه کار فاکس نیوز ظاهر می‌شود و نقشی هم مانند احمد چلپی هنگام آماده کردن [افکار عمومی] برای تجاوز به عراق را بر عهده گرفته است و می‌کوشد پشتیبانی کنگره را برای اقدامی نظامی علیه ایران همراه سازد.

نامیدن مجاهدین هم چون سازمانی تروریستی عزم دولت کلینتون برای گشایش گفتگو با تهران را نمایان می‌ساخت. هنگامی که آقای نیوتن گینگریچ رئیس وقت مجلس نمایندگان توانست اعتباری به مبلغ ۱۸ میلیون دلار برای عملیات سری که «به خونریزی نیانجامد» را به قصد «برانگیختن جایگزینی رژیم کنونی ایران» از تصویب نمایندگان بگذراند، کاخ سفید سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) را به دور اندیشی و احتیاط وادار ساخت. اما دولت بوش با شتاب راه دیگری پیش گرفت. آقای چینی که همان نظرات آقای گینگریچ را دارد، توانسته است چند شکاک را قانع کند که هرچه بیشتر تهران را در تنگنا بگذارند، در مذاکرات به قصد متوقف ساختن برنامه ایران برای غنی‌سازی اورانیم برگ‌های برنده بیشتری به دست واشنگتن خواهد افتاد.

#### همدستی پاکستان

دولت تازه سر کار آمده آمریکا برای دست گرمی به طرح بایگانی شده دخالت‌هایی که «تا به حد خونریزی پیش نرود» جان تازه‌ای دمید و آنرا بیشتر هم گسترش داد؛ سپس در فوریه ۲۰۰۶ اعتباری به مبلغ ۷۵ میلیون دلار را برای «ترویج آزادی بیان و آزادی جایجا شدن مردم ایران» از تصویب کنگره گذراند. سرانجام در پی تدارک سری به قصد انجام عملیات ایذائی نظامی علیه رژیم برآمد.

سهل تر از همه آن بود که پاکستان و اسرائیل را همراه سازند که اسلحه و پول بدست گروه‌های یاغی برسانند که همان وقت‌ها هم در مناطق بلوچ و کردنشین فعال بودند. سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان اسلحه و پول به جنبش مخالف جندالله تحویل دادند. در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ این گروه مسلح که در بلوچستان پایگاه دارد، با زنجیره‌ای از شیخون‌ها در زاهدان و در جنوب شرقی کشور تلفات جانی سنگینی به یگان‌های پاسدار وارد ساخت. روز ۲ آوریل ۲۰۰۷ صدای آمریکا مصاحبه‌ای با آقای عبدالمالک ریگی رهبر این جنبش پخش کرد و طی آن وی را «رئیس مقاومت مردمی در ایران» معرفی نمود. بسیاری از کسانی که با ناسیونالیزم بلوچ (۳) آشنائی دارند و ما با آنها تماس گرفتیم، رشته‌های پیوند میان آقای ریگی و دستگاه اطلاعاتی پاکستان را تأیید کرده‌اند. یک خبرنگار کانال تلویزیونی آب ث نیز این ادعا را درست خوانده است (۴).

دستگاه اطلاعاتی اسرائیل (موساد) هم پنجاه سالی می‌شود که با کردهای ایران و عراق در تماس است. وجود این ارتباط حاکی از صحت اطلاعاتی است که سیمور هرش روزنامه‌نگار آمریکائی گزارش کرده که با آن که حزب حیات آزاد در کردستان ایران (پژاک) به حزب کارگران کرد ترکیه (پ کا کا) وابسته است که واشنگتن و آنکارا هر دو آن را سازمانی تروریستی قلمداد می‌کنند، دستگاه اطلاعاتی اسرائیل «آموزش و تجهیزات» برای پیشمرگان این حزب فراهم می‌آورد (۵). یک کارمند بلند پایه کرد در مصاحبه‌ای با لی اندرسون روزنامه‌نگار اعلام کرده است که پژاک از پایگاه‌هایی در کردستان عراق بهره می‌گیرد تا «به پشتیبانی مخفیانه ایالات متحده» (۶) به ایران یورش برد. حکومت تهران به تلافی چندین بار پایگاه‌های این گروه در کردستان عراق را بمباران کرده که اعتراض مقامات بغداد را برانگیخته است.

از لحاظ اقتصادی تهران در خوزستان، استان جنوب غربی کشور و تولید کننده ۸۰٪ نفت خام کشور است با جدی‌ترین خطر بالقوه

تهدیدات تجزیه طلبی روبرو است. شیعه‌مذہبان عرب این استان با ساکنان کناره دیگر ارونند رود (شط العرب) هویت قومی و مذهبی یگانه‌ای دارند. فاصله اهواز مرکز استان خوزستان تا بصره بیش از ۱۲۰ کیلومتر نیست که نیروهای اشغالگر بریتانیا آنجا را پایگاه خود کرده‌اند، هرچند کنترل این شهر و استان آن را اینک به عراقی‌ها سپرده‌اند.

از دیدگاه تاریخی این منطقه، شگفتی آور نیست که حکومت تهران دستگاه‌های اطلاعاتی بریتانیا مستقر در بصره را به دسیسه چینی برای به آشوب کشیدن این استان متهم سازد. در سال ۱۸۹۷ امیران عرب خوزستان به پشتیبانی نظامیان و شرکت‌های نفتی انگلیس این استان را از ایران جدا کردند تا از آن تحت‌الحماهی «عربستان» نام و فرمانبر لندن دست و پا کنند که تا پیش از سال ۱۹۲۵ به سرزمین ایران باز گردانده نشد. تاکنون جناح‌های جدائی طلبی که در پهنه استان پراکنده‌اند، نتوانسته‌اند نیروی نظامی متحدی هم مانند جندالله بلوچستان به وجود آورند و هیچ نشان ای هم در دست نیست که ثابت کند اینها کمکی از خارج دریافت کرده‌اند. اما همین‌ها مرتباً ضربات مهلکی به نیروهای امنیتی دولتی را سازماندهی و تأسیسات نفتی را منفجر می‌کنند. چندین جناح در میان آنها برنامه‌های تبلیغاتی به زبان عربی از طریق فرستنده هائی پخش می‌کنند که در کشورهای خارجی استقرار یافته‌اند. نهضت ملی آزادیبخش احواز [!] که طرفدار استقلال است، یک شبکه ماهواره‌ای بنام احواز تی وی دارد که شماره نامبری در کالیفرنیا را روی صفحه تلویزیونی خود نشان می‌دهد (۷). شبکه ماهواره‌ای دیگری بنام الاحواز تی وی که گردانندگان آن نیز تبعیدیان ایرانی مقیم کالیفرنیا هستند، به جامعه مودت بریتانیا و احواز [!] وابسته است که خواستار استقلال منطقه‌ای برای استان در چهارچوب ایرانی فدرال است (۸).

نزدیک به نیمی از ۷۵ میلیون دلاری که واشنگتن در سال ۲۰۰۶ تخصیص داده است، خرج صدای آمریکا و رادیو فردا و فرستنده‌های دیگری می‌شود که تبعیدیان ایرانی می‌گردانند. بیست میلیون دلار نیز به کوشندگان غیردولتی حقوق بشر در ایران و ایالات متحده می‌رسد. نیکولاس برن معاون وزارت خارجه اذعان دارد که فرستادن این پول‌ها بطور مستقیم به تهران «کاری بس دشوار است. از این رو ما با سازمان‌های عرب و اروپائی برای پشتیبانی از گروه‌های دموکرات در درون کشور کار می‌کنیم» (۹). یکی از ایرانیانی که سال گذشته در یکی از کارگاه‌هایی که ایالات متحده در دوی به راه انداخته است، شرکت کرده به نگار عظیمی روزنامه نگار ایرانی - آمریکائی گفته که «آنجا اردوگاهی آموزشی برای تربیت انقلابیونی به سبک جیمز باند بود» (۱۰).

دست کم به چهار دلیل تکاپوها به منظور بی‌ثبات کردن جمهوری اسلامی و ایجاد تنگناهای اقتصادی برای واداشتن این رژیم به دست کشیدن از برنامه هسته‌ای خویش در جهت خلاف هدف مورد نظر پیش می‌روند:

- این اقدامات پیش از هر چیز بهانه‌ای به دست هواداران گزینش سیاستی سفت و سخت داده است تا هم ایرانیانی را به ستوه آورند که در داخل کشور به نفع آزادسازی رژیم به فعالیت پرداخته‌اند و هم روشنفکران دارای ملیت دوگانه ایرانی و آمریکائی را بیازارند که به بازدید کشورشان می‌آیند، مانند خانم هاله اسفندیاری از «مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون برای دانش پژوهان» که سه ماه تمام به اتهامات مبهم جاسوسی در زندان به سر برد.
- دوم، واشنگتن با دادن کمک به اقلیت‌های سرکش قومی بهانه‌ای به دست رئیس جمهور احمدی نژاد داده است تا خود را در قیای مدافع اکثریت فارس بیچند، که با ۴۴٪ جمعیت کشور در واقع خود اقلیت قومی است.
- سه دیگر آن که آقای احمدی نژاد می‌تواند گناه دشواری‌های اقتصادی را که اساساً از ناکاردانی و سوء مدیریت وی برخاسته است به گردن تضییقات خارجی بیاندازد.
- و سرانجام آن که لازمه هرگونه مذاکره‌ای که بتواند ب مصالحه‌هایی بیانجامد که ثبات و پایداری عراق و افغانستان را در پی داشته باشد، دقیقاً پایان بخشیدن به تکاپوها به قصد برانگیختن



تلاش‌ها و مبارزه‌ی این کمیته حمایت می‌کنیم. همچنین دفاع از کمیته و اعضای آن را در برابر تعرضات احتمالی حاکمان خود گامه، و وظیفه‌ی خود می‌دانیم.

ولی، خاطر نشان ساختن این واقعیت را نیز لازم می‌دانیم که مشکل اصلی برگزاری انتخابات آزاد ماهیت غیر مردمی و ضد دموکراتیک رژیم جمهوری اسلامی است که در قانون اساسی و نهادهای ساختاری آن که با منشور جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ضمیمه‌ی آن مغایرت دارد، انعکاس یافته و مانع تحقق معیارهای ۲۰ گانه است.

در نظامی که طبق قانون اساسی آن «رهبر» در تمامی عرصه‌ها صاحب اختیار است، در نظامی مبتنی بر ولایت مطلقه‌ی فقیه و دولت دینی، در نظامی که قوای مجریه، قانون‌گذاری و قضائی بنا بر قانون اساسی آن در عمل تابع «رهبر» است و هر انتخاباتی در آن با دیوارها و سدهای «قانونی» از قبیل «شورای نگهبان» و «نظارت استصوابی» روبروست، در نظامی که بنا بر قانون اساسی‌اش مجلس شورای آن بدون شورای نگهبان برگزیده‌ی رهبر «اعتبار قانونی ندارد»، البته انتخابات به معنای تأمین حاکمیت ملت، تجلی اراده‌ی مردم و مشارکت واقعی و آزاد شهروندان غیر ممکن است. مگر آن که مردم با مبارزه‌ی خود اراده‌شان را بر حاکمان تحمیل کنند.

افزون بر این، انتخابات آزاد و سالم و عادلانه مستلزم وجود فضائی آزاد و دموکراتیک و مستلزم آزادی مطبوعات، آزادی فعالیت احزاب و جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی در کشور است و در نبود چنین پیش‌شرط‌هایی طبعاً نمی‌توان از آزادی انتخابات سخن گفت.

معهد، این واقعیت که در شرایط سلطه‌ی ولایت فقیه بر کشور و در محدوده‌ی قانون اساسی توجیه‌گر آن، انتخاباتی آزاد نمی‌تواند متحقق شود، به معنای آن نیست که نمی‌توان و نباید از فرصت «انتخابات» و هر فرصت دیگری به مثابه امکانی برای طرح خواست‌های مشروع آزادی‌خواهانه و مطالبات مدنی استفاده کرد و مبارزه در این راستا را سازمان داد. گذشتن از رژیم اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک در روند این گونه مبارزات و در جریان گسترش جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و در نشان دادن ناسازگاری نظام حاکم با خواست و اراده‌ی مردم و با منشور حقوق بشر و الزامات جامعه‌ی مدنی، هموار می‌گردد.

طرح خواست «انتخابات آزاد، عادلانه و سالم» و مبارزه برای آن، هرچند نمی‌تواند به هدف‌های مورد نظر منتهی گردد، اما می‌تواند وسیله‌ای باشد برای فعال کردن جنبش مقاومت علیه خودسری‌های حاکمیت و بسط مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم.

کمیته‌ی هماهنگی شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

۱۶ دسامبر ۲۰۰۷

### جنبه‌های دیگری ...

این وهم در حیرت تصدیق عامیانه، گاهی به‌مثابه مناسبات اجتماعی که می‌پنداشتند می‌توان به آن به‌مثابه اشیاء فربه چسبید و سپس دگرگبار به‌مثابه شئی دلک‌واری که نمی‌توان به آن به‌مثابه مناسبات اجتماعی ثبوت داد، نمایان می‌شود» (۲). البته آشنایان به آثار مارکس، کم و بیش از این نوشته‌ها آگاهند. با این حال می‌توان گفت تا کنون کسی نتوانسته بهتر و قاطع‌تر از آنچه مارکس نوشته است، این دوگانگی سرشت اقتصاد سرمایه‌داری را نمایان سازد و یا آن که در شالوده آن خللی وارد آورد.

به این ترتیب سرمایه فقط چیزی نیست که بتوان ارزش آن را با ارقام قیمت‌ها سنجید، بلکه در عین حال مناسباتی است که میان انسان‌ها برقرار است. البته این مناسبات نه فقط میان انسان‌ها، بلکه میان طبقات، یعنی میان پرولتاریا و بورژوازی نیز وجود دارد. چنین مناسبات پدیده‌ای بلاواسطه نیست و بلکه فراسوی چیزها (شئی‌ها) Ding قرار دارد. برای فهم این مطلب باید دانست که ارزش یک کالا نوعی نمود شئی گشته مناسبات اجتماعی است، زیرا در پس این پوشش شئی گشته روابط متقابل انسانی پنهان است که مارکس در برخی موارد از آن به‌مثابه «مناسبات سرمایه» سخن گفته است. روشن

شورش و طغیان و نیز خودداری رئیس جمهور جورج دبلیو بوش از انجام تهدیدی است که روز ۲۸ اوت ۲۰۰۷ بر زبان آورده بود تا به «فعالیت‌های مرگبار تهران» در عراق «پاسخ داده شود».

به یقین چنانچه تعدیلی در صف‌آرایی نظامی ایالات متحده در خلیج فارس پیش نیاید، حتی با کاهش فشارها نیز احتمال اندکی وجود دارد که بتوان به مصالحه‌ای در باره مسئله هسته‌ای دست یافت. با این‌همه چنان‌چه اسرائیل بستن هم‌زمان تأسیسات هسته‌ای دیمونا را می‌پذیرفت، شاید تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی نطنز امکان‌پذیر می‌بود (۱۱). آقای علی رضا اکبری معاون وزیر دفاع در دولت آقای خاتمی می‌پرسد «در حالی که ناوهای هواپیمابری به خلیج فارس می‌فرستید که همه نشانه‌ها گواهی می‌دهند که به سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی مجهزاند، چگونه می‌توانیم درباره زدودن سلا‌های هسته‌ای گفتگو کنیم. و باز وقتی خود شما از گفتگو درباره دیمونا سرباز می‌زنید، چگونه انتظار دارید که ما به مذاکره تن در دهیم؟».

فشارهای آمریکا بسیار بیش از آن که پایه‌های رژیم را بلرزه درآورده باشد، کاسه صبر مردم ایران از هرگرایشی را لبریز کرده است. به یقین مجازات‌های اقتصادی از کمک‌های سری به شورشیان بسیار کارآمدتر است. اما فقط هفت بانک از چهل بانک اروپائی و آسیائی که با ایران داد و ستد دارند در پاسخ به درخواست واشنگتن از روابط خود با ایران روی گردانده‌اند. ایران مبادلات بین‌المللی خود را بیش از پیش از طریق چهار صد موسسه مالی مستقر در دویب انجام می‌دهد که بیشتر آنها عرب‌اند.

رقم تجارت میان ایران و امارات متحده عربی امسال به نزدیک یازده میلیارد دلار رسید و استوارت له وی معاون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده (در سخنرانی روز ۷ مارس گذشته در دویب) به تهدید اقدام تلافی‌جویانه علیه شرکت‌هایی که با ایران داد و ستد می‌کنند، سر و دست تکان می‌داد در واقع آب در هاون می‌کوبید. دولت بوش به‌تازگی دست به اقداماتی زده که بیشتر ب زیان شرکت‌هایی است که با پاسداران انقلاب اسلامی و بنیادها (تشکیلاتی که روحانیون می‌چرخاند) معامله می‌کنند، اما نتایج بدست آمده تاکنون بسیار ناچیز بوده است.

همان‌گونه که یک سفیر اروپائی مورد احترام که پیش از این در تهران مأموریت داشته، خاطر نشان ساخته است که «همه این کارها به چه دردی می‌خورد؟ چه خاصیت که مدام دستمال سرخی را تکان دهیم که خون ریزو را بیشتر به‌جوش می‌آورد اما وی را از پای در نمی‌آورد».

### زیرنویس‌ها:

- ۱ - ویژه‌نامه «توفان بر فراز ایران»، منبیر دو وآر [شیوه‌نگرش] - از انتشارات لوموند دیپلماتیک] شماره ۹۴ ژوئن - ژوئیه ۲۰۰۷ را مطالعه فرمائید. <http://www.monde-diplomatique.fr/mav/93/>
- ۲ - مجمعی از روحانیون، مسئول گزینش ولی فقیه و نظارت بر اعمال وی. در حال حاضر آیت‌الله خامنه‌ای این سمت را دارد.
- ۳ - نگاه کنید به در سایه افغانستان: ناسیونالیسم بلوچ و سوسه‌های شوروی، بنیاد کارنجی برای صلح بین‌الملل، واشنگتن، ۱۹۸۰.
- ۴ - جریان راس و کریستوفر ایشام، ای بی سی نیوز، ۳ آوریل ۲۰۰۷.
- ۵ - «اقدام بعدی»، نیویورکر، نیویورک، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶.
- ۶ - «آقا بزرگ»، نیویورکر، نیویورک، ۵ فوریه ۲۰۰۷.
- ۷ - رصدگاه رسانه‌های جهان بی بی سی (بی بی سی وورلد می دیا مانی‌تورینگ)، ۴ ژانویه ۲۰۰۶.
- ۸ - الاحواز نیوز، جامعه مودت بریتانیا و احواز، ۱۱ فوریه ۲۰۰۶ : <http://www.ahwaz.org.uk>
- ۹ - شورای سیاست خارجی، نیویورک ۱۱ اکتبر ۲۰۰۶.
- ۱۰ - «واقعیت‌های سخت قدرت نرم»، نیویورک تایمز مگزین ۲۴ ژوئن ۲۰۰۷.
- ۱۱ - برای اطلاع از بحث و گفتگوئی گسترده‌تر درباره سازش هسته‌ای با ایران مقاله «چانه زنی از یاد رفته» را در وورلد پالیسی ژورنال [فصل نامه سیاست جهانی]، واشنگتن دی سی، زمستان ۲۰۰۶ مطالعه فرمائید. به‌نقل از نشریه «لوموند دیپلماتیک» به‌فارسی، شماره ۱۷ اکتبر ۲۰۰۷

### بیانیه ...

ما، از آنجا که پشتیبانی از هر خواست و مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه و از هر تلاشی برای احقاق حقوق مردم را وظیفه‌ی خود می‌شماریم، از

مهارت و حتی پیکرها و روان‌های ما و خلاصه ما را به‌مثابه انسان شاغل و فعال مورد توجه قرار دهد، زیرا بدون ما که در هیئت سرمایه متغیر عمل می‌کنیم، بازتولید اضافه‌ارزش ممکن نیست..

در جلد نخست سرمایه این جمله معروف را می‌توان خواند که «ماشین‌آلات نه فقط همیشه مانند رقیبی فرامقنتر مؤثر هستند، بلکه در پی "زائد" ساختن کارمزدوری نیز می‌باشند. سرمایه آن را با صدای بلند و گرایش‌گرایانه به‌مانند قدرت دشمنانه‌ای اعلام می‌کند و مورد استفاده قرار می‌دهد. [ماشین] به مهم‌ترین ابزار جنگی برای سرکوب قیام‌های ادواری کارگری، اعتصاب‌ها و غیره که ضد یکه‌سالاری Autokratie سرمایه رخ می‌دهند، بدل می‌شود. (...)

می‌توان تاریخچه‌ای درباره اختراعات پس از ۱۸۳۰ نوشت که منحصرأ مانند ابزار جنگی علیه عصیان‌های کارگری پا به‌عرصه زندگی گذاشتند» (۴).

هر چند کارکردهای سرمایه در بهره‌گیری از ماشین و در انقیاد گرفتن نیروی کار انسانی از نوعی خودمختاری و منطقی ساختاریافته برخوردار است، اما مهم آن است که تکامل اجتماعی-اقتصادی را از چشم‌انداز انضباط دادن و انگیزه بخشیدن به کار زنده مورد بررسی قرار دهیم. در این رابطه برخی از مفسرین مارکس بر این باورند که در دوران کنونی که می‌توان آن را دوران پسافوردیسم نامید، سرمایه مجبور است برای انضباط دادن به‌نیروی کار مستقیم و یا غیرمستقیم از ابزار کنترل‌کننده بهره‌گیر (۵). حتی هدف اصلی همکاری اتحادیه سرمایه‌داران با سندیکاها کنترل کار زنده است. در این رابطه می‌توان به این نکته اشاره کرد که بسیاری از سرمایه‌داران کشورهای پیشرفته که سرمایه‌ی خود را در کشورهای عقب‌مانده بکار انداخته‌اند، برای آن که بتوانند کارکرد کارگران مورد نیاز خود را با نیازهای تولید هم‌سو سازند، در بسیاری از این کشورها در پیدایش سندیکاها کارگری نقشی تعیین‌کننده بازی کرده‌اند، زیرا کارگرانی که از «خودمختاری سندیکائی» برخوردارند، بهتر می‌توانند در برابر سرمایه به‌انجام کارهای هدف‌مند موظف گردند. به‌این ترتیب به‌تناقضی دیالکتیکی برمی‌خوریم، زیرا خودمختاری سرمایه، عملاً خودمختاری نیروی کار زنده را می‌طلبد تا سرمایه بتواند این نیروی خودمختار را بهتر و مؤثرتر کنترل کند و مورد استثمار قرار دهد، یعنی خودمختاری نیروی کار به‌عاملی برای کنترل همین نیرو توسط سرمایه بدل می‌شود.

هر چند بنا بر برداشت‌های مارکس خودمختاری سرمایه در روند انباشت هر چند با مزاحمت آرزوها، نیازها و مبارزات نیروی کار زنده روبرو می‌شود، اما این امر نمی‌تواند روند انباشت را با اختلالی اساسی روبرو سازد. به‌این ترتیب تنها محدودیتی که می‌تواند روند انباشت سرمایه را مختل سازد، نه محدودیتی بیرونی، بلکه باید محدودیتی درونی باشد. اما این محدودیت درونی نمی‌تواند سبب شود تا سرمایه‌دار به سود کمتری رضایت دهد و بلکه این ما، یعنی «سرمایه متغیر» است که می‌تواند سرمایه را به‌پذیرش سود کمتری مجبور سازد.

برای آن که این بحث بهتر درک شود، باید یادآور شد که بحران اقتصادی عبارت از مشکلات تولید ارزش است که می‌توان آن را با بررسی بیلان‌های شرکت‌ها و کارخانه‌ها آشکار ساخت. در عوض بحران اجتماعی حتماً نتیجه بحران اقتصادی نیست، کما این که سرنگونی رژیم شاه در ایران هنگامی رخ داد که در ایران اقتصاد از رونق برخوردار بود و یا آن که جنبشی که در سال ۱۹۶۸ سراسر اروپا و آمریکا را در بر گرفت، در دورانی در این کشورها بوجود آمد که رونق اقتصادی وجود داشت. به‌طور مثال در آلمان این جنبش در دورانی رخ داد که به‌خاطر رونق اقتصادی نیروی کار به‌اندازه کافی وجود نداشت، امری که سبب شد تا میلیون‌ها تن از ایتالیا، یونان، ترکیه و ... به این کشور مهاجرت کنند و به‌مثابه «کارگران میهمان» استثمار گردند. در روسیه نیز، هر چند به‌خاطر جنگ، اقتصاد این کشور با بحران روبرو گشته بود، زیرا نیروی کار ضروری در میدان‌های جنگ کشته می‌شد و نیروی کار کافی برای کار در کارخانه‌ها وجود نداشت، اما خستگی از جنگ و گرسنگی سبب شد تا مردم علیه تزاریسم برخیزند و خود را از شر رژیم رها سازند که میلیون‌ها تن را به کشتارگاه‌های جنگ می‌فرستاد.

است که اشکال شئی گونه سبب محو شدن مناسبات اجتماعی نمی‌شوند. گردش سرمایه که مارکس از آن به‌مثابه گردش پول-کالا-پول سخن گفته است، می‌تواند این توهم را فراهم آورد، زیرا در این گردش مناسبات شئی گشته کاملاً بر فراز مناسبات اجتماعی قرار دارد. اما نباید فراموش کرد که در این روند گردش، نه فقط مقادیر معینی پول، در گردش هستند، بلکه شالوده این گردش بر مناسبات اجتماعی استثمار انباشت قرار دارد. به‌عبارت دیگر اضافه‌ارزش فقط از طریق انقیاد کار زنده می‌تواند تحقق یابد، یعنی تا هنگامی که ما در انقیاد روند کار و ارزش‌زائی قرار نگیریم، گردش پول-کالا-پول که مارکس از آن سخن گفته است، ممکن نیست. در این رابطه مارکس سرمایه را «موضوع خودگردان سرمایه» *automatisches Kapital* Subjekt نامیده است (۳). البته بکارگیری این اصطلاح می‌تواند سبب توهم شود و برخی بپندارند که مارکس مناسبات اجتماعی را معادل مقادیر ارزشی دانسته است، یعنی سرشت دوگانه ارزش و سرمایه چیز دیگری نیست مگر مناسبات شئی گشته و مناسبات اجتماعی که در تقابل این دو مناسبات با هم، روابط شئی گشته نقش تعیین‌کننده را بازی می‌کند. این امر سبب می‌شود تا خود را با مقادیر ارزشی سرگرم سازیم و مناسباتی را فراموش کنیم که در بطن آن این ارزش‌ها بازتولید شده‌اند.

### کوششی در توضیح مفهوم بحران

اصطلاح «موضوع خودگردان سرمایه» می‌تواند سبب شود تا بپنداریم که همه چیز بنا بر اندیشه مارکس کاملاً وابسته به‌این حرکت سرمایه است و انسان‌ها هم‌چون عروسکان خیمه‌شب‌بازی عمل می‌کنند و کارکردهای آنان توسط مقادیر ارزشی تعیین می‌شوند. اما برخی از مفسرین مارکس بر این باورند که هرگاه شرکتی و یا کارخانه‌ای با ضرر کار کند، با بحران روبرو می‌شود و در نتیجه صاحبان و یا مدیران این‌گونه شرکت‌ها و کارخانه‌ها مجبور می‌شوند چهره اجتماعی خود را تغییر دهند و به اقداماتی دست زنند که برای بیرون آمدن از بحران و تحقق مجدد رونق اقتصادی ضروری هستند. خلاصه آن که همه راه‌ها از حوزه تأثیر متقابل بحران و رونق اقتصادی آغاز می‌شوند و دوباره به این حوزه پایان می‌یابند. هر چند چنین نظریه‌ای نادرست نیست، اما بر خلاف برداشت آنتونیو نگری که مدعی است «موضوع خودگردانی» سرمایه به‌مثابه یکی از ابعاد آن موجودیت دارد، برداشتی یک‌جانبه است.

در عین حال خطا خواهد بود، هرگاه مدعی شویم که صاحبان کارخانه‌ها و یا شرکت‌ها، هنگامی که درمی‌یابند کارخانه‌ها و یا شرکت‌های‌شان ناسود آورند، از خود عکس‌العملی نشان نخواهند داد. اما این همه‌ی تاریخ نیست. مارکسیسم بر این باور است که بحران اقتصادی یک بُعدی نیست و بلکه مؤلفه‌های مختلفی دارد هم‌چون *Überproduktion*، کمبود مصرف *Unterkonsumtion*، سقوط تمایلی نرخ سود *tendenzieller Fall der Profitrate*، وزن نابرابر سپهرهای بازتولیدی *Ungleichgewicht der Reproduktionsphären* و غیره. به‌همین دلیل نیز نمی‌توان مسئله بحران را فقط از جنبه ارزش مورد توجه قرار داد، یعنی هدف را در ارتباط با شرایط تولید مناسب برای کسب اضافه‌ارزش تعیین کرد. این‌گونه هدف‌ها در خدمت سرمایه قرار دارند و می‌خواهند ادامه زندگی سرمایه‌داری را ممکن سازند. اما هدف مارکسیست‌ها باید در رابطه با بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری فراروی از این شیوه تولید باشد.

اما در آثار مارکس می‌توان درک دیگری از بحران را نیز یافت که به بیکاری و تورم که در نتیجه بحران سرمایه‌داری پیدایش می‌یابند، محدود نمی‌شود. در این رابطه می‌توان گفت که سرمایه در برابر مشکل لاینحلی قرار گرفته است، یعنی آنچه را که قابل کنترل نیست، بدون آن که مجبور شود و یا بتواند نابودش سازد، باید کنترل کند و تحت انقیاد خود نگاه‌دارد. البته سرمایه این مسئله، یعنی انقیاد کنترل‌ناپذیرها را می‌شناسد. آنچه که قابل کنترل نیست، اما باید کنترل شود، سرمایه متغیر است که تشکیل می‌شود از پرولتاریا، یعنی همه کسانی که برای زیستن مجبورند نیروی کار خود را بفروشند، یعنی اکثریت عظیم جامعه، یعنی همه‌ی ما. به‌همین دلیل نیز سرمایه مجبور است در روند کار و ارزش‌زائی خود استعدادها، آرزوها، روابط،

مفهوم طبقه

برخی از چپ‌ها از طبقه تعریفی را ارائه می‌دهند که توسط جامعه‌شناسان بورژوازی ارائه شده است. بر مبنای جامعه‌شناسی بورژوازی طبقه بر مبنای یک سلسله خصوصیات تعریف می‌شود. بر مبنای این تعریف، پرولتاریا از انسان‌هایی که کار مزدوری می‌کنند و سطح دانش معینی دارند و ... تشکیل می‌شود. اما تعریف مارکسیستی از طبقه را باید از سرمایه و به‌ویژه از تولیدکنندگان اضافه‌ارزش استنتاج کرد. بنا بر حاشیه‌ای که انگلس در سال ۱۸۸۸ به «مانیفست کمونیست» نوشت، «مقصود از پرولتاریا طبقه کارگر مزدور معاصر است، که از خود صاحب هیچ‌گونه ابزار تولید نیست و برای آن که زندگی کند، ناچار است نیروی کار خود را به‌معرض فروش گذارد» (۶). بر مبنای این تعریف هر کسی که مجبور شود نیروی کار خود را بفروشد، پرولتاریا است، حتی مدیران شرکت‌هایی که سالیانه میلیون‌ها دلار حقوق دریافت می‌کنند. دیگر آن که روز به‌روز از تعداد کارگران در بخش صنعتی کاسته می‌شود و در عوض به‌تعداد شاغلین در بخش خدمات افزوده می‌گردد.

هم‌چنین اینک در بیش‌تر کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری با پدیده تازه‌ای روبرویم. سرمایه‌داران برای آن که بخشی از مخارج تولید را کاهش دهند، بسیاری از کارمندان خود را اخراج نموده و از آنها خواسته‌اند به‌مثابه کسانی که دارای «مشاغل آزاد» هستند، با آنها قرارداد ببندند و در برابر پولی که از حقوق سابق‌شان کم‌تر است، همان کارها را برای‌شان انجام دهند. در این حالت دیگر کارفرما (سرمایه‌دار) نباید برای چنین شخصی بخشی از بیمه بیماری و یا بازنشستگی را پرداخت کند و همه این مخارج بر دوش «مشاغل آزاد» می‌ماند. روشن است که این افراد هر چند دارای «شغل آزاد»ند، اما در حقیقت نیروی کار خود را می‌فروشند و آنان را باید هم‌چنان پرولتاریا نامید.

با توجه به‌آن‌چه رفت، در یک جامعه می‌توانند ثروت‌مندان و توده زحمتکش وجود داشته باشند، بی‌آن که این یک به‌طبقه سرمایه‌دار و آن یک به‌طبقه کارگر بدل گردد. در سرمایه‌داری چون انسان‌ها به‌مثابه صاحب ابزار تولید و صاحب کار در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند، به‌طبقات بدل می‌گیرند. بدون چنین رابطه‌ای که بر مناسبات ارزش استوار است، هیچ‌کس نمی‌تواند به‌عصر وابسته به یک طبقه بدل گردد. به‌همین دلیل دو طبقه سرمایه‌دار و پرولتاریا فقط هم‌زمان می‌توانند وجود داشته باشند و هم‌زمان نیز از بین خواهند رفت، زیرا هرگاه شرایط تاریخی زمینه را برای از بین رفتن یکی از این دو طبقه هموار سازد، طبقه دیگر نیز از میان خواهد رفت، زیرا این هر دو طبقه در مناسبات متقابل با هم بسر می‌برند که می‌توان آن را مناسبات اجتماعی سرمایه‌داران نامید و با از بین یکی از این دو طبقه، آن مناسبات اجتماعی نیز از بین خواهد رفت و دیگر نمی‌تواند به‌گونه‌ای مستقل وجود داشته باشد.

اما برخی از مشاهیر مارکسیست چون ارنست ماندل که یکی از تروتسکیست‌های اندیشمند نیمه آخرین سده پیشین بود، در آثار خود هر چند روسیه شوروی را جامعه‌ای سرمایه‌داری نمی‌نامد و استدلال می‌کند که در شوروی طبقه سرمایه‌دار وجود ندارد، اما از «پرولتاریای شوروی» سخن می‌گوید و روشن نمی‌کند که چگونه پرولتاریا در کشوری که در آن طبقه سرمایه‌دار وجود ندارد، می‌تواند بدون هرگونه مناسبات اجتماعی با طبقه‌ای که وجود ندارد، حضور داشته باشد (۷). این بخش از مارکسیست‌ها بر این باورند فقط «پرولتاریا» می‌تواند در کارخانه کار کند، مشکلی که بسیاری از مارکسیست‌های ایرانی نیز دچار آند. آنها نیز همه کسانی را که در کارخانه‌های دولتی ایران کار می‌کنند، کارگر و یا «پرولتاریا» می‌نامند، بدون آن که نشان دهند قانون ارزش رابطه متقابل این نیروهای کار را با کارفرمای‌شان که دولت است، تعیین می‌کند.

در اروپا حتی برخی از مارکسیست‌های مدرن، بیکاران، مهاجرینی را که در اردوگاه‌ها به‌سر می‌برند، دانشجویان، زنان خانه‌دار، بازنشستگان و ... را جزئی از ارتش «پرولتاریا» می‌نامند، بدون آن که آشکار سازند اینان در چه رابطه‌ای با طبقه سرمایه‌دار قرار دارند و قانون ارزش چگونه مناسبات متقابل اینان و طبقه سرمایه‌دار را می‌آراید؟

باید پذیرفت که تحلیل از سرمایه جدا از تحلیل از طبقه نیست و در واقع این دو تحلیل درباره چیز واحدی سخن می‌گویند. مارکس در «سرمایه» تحلیل خود را از فرمول‌های معمولی و از پوسته این شیوه تولید آغاز می‌کند، یعنی مناسبات سرمایه‌داری را که در آن زمان وجود داشتند و مشخص Konkret بودند، مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس به‌تدریج به‌زرفای این مناسبات نفوذ می‌کند، یعنی تحلیل خود را به حوزه انتزاع Abstrakt انتقال می‌دهد. و سرانجام آشکار می‌سازد که برابری صوری میان سرمایه و کار به نابرابری واقعی میان آنان بدل می‌گردد.

بنابراین رابطه طبقاتی عبارت از رابطه افراد که در هیئت سرمایه‌دار و کارگر در برابر یک‌دیگر قرار می‌گیرند، نیست و بلکه این رابطه عبارت از مناسبات سلطه‌ای است که توسط قدرت شئی گشته سرمایه ثابت بر کار زنده اعمال می‌شود. با توجه به‌این نکته نمی‌توان هم‌چون برخی از «مارکسیست‌های حقیقی» مناسبات طبقاتی را تا حد مناسبات صاحبان کالاهائی که در بازار در برابر یک‌دیگر قرار دارند، تقلیل داد.

مبارزه طبقاتی و فیتش کالائی

از فصل نخست کتاب «سرمایه» نمی‌توان به‌مفاهیم طبقات و مبارزه طبقاتی پی برد. در این بخش از تحلیل مارکس، با صاحبان کالاهائی که با یک‌دیگر به‌شدت رقابت می‌کنند و گرفتار فیتش کالائی Warenfetisch (۸) هستند، روبرویم. از آن‌جا که آنها به‌گونه قوانینی که کارکردهای‌شان را تعیین می‌کنند، نمی‌توانند پی برند، آن‌طور که مارکس نوشته است، گاه‌گاهی این احساس را دارند که «بام‌خانه بر سرشان خراب می‌شود» (۹). اما پس از آن که مارکس از روند گردش کالا به مناسبات اجتماعی می‌پردازد، می‌توان به‌تمامی ابعاد نقد مارکس به جامعه سرمایه‌داری پی برد. مناسبات سرمایه خود را در مناسبات سلطه با واسطه، یعنی این سلطه خود را از طریق سرمایه ثابت که در آن ابزار و وسائل تولید تمرکز یافته‌اند، نمایان می‌سازد. مناسبات میان سرمایه ثابت به‌مثابه سرمایه مژده و کار زنده به‌مثابه سرمایه متغیر، میان قدرت اشیاء و خلاقیت زنده، میان ابزار تولید و کسانی که آن ابزار را به‌کار می‌گیرند و سرمایه از یک‌سو باید خودگردانی آنها را مورد تأیید قرار دهد و از سوی دیگر نمی‌تواند از حق کنترل نیروی کار چشم‌پوشی کند، بیانگر افزایش اجتناب‌ناپذیر مبارزه طبقاتی در اشکالی بسیار مختلف و متنوع است. و در همین رابطه می‌توان به بازی دوگانه‌ای که میان مناسبات اجتماعی و قدرت‌های اقتصادی وجود دارد، پی برد. مناسبات سلطه اشیاء خود را در بسیاری از چشم‌اندازهای ایدئولوژیک، روانی، اخلاقی و فرهنگی نمایان می‌سازد. اما در عین حال هر مناسبات اجتماعی از قدرتی اقتصادی تشکیل شده است. بزرگ‌ترین عامل اقتصادی در این رابطه میانگین سطح مزدی است که در یک جامعه پرداخت می‌شود.

اما چگونه می‌توان ارزش نهفته در نیروی کار را تعیین کرد؟ باید دید برای زیستن، حفظ روابط اجتماعی و فرهنگی‌مان به‌چه چیزهائی نیازمندیم. مارکس در این رابطه فرمولی را مورد استفاده قرار می‌دهد که چنین است: «بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حثاقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند بعنوان کارگر زندگی کند» (۱۰). او هم‌چنین در جائی دیگر این اندیشه را بیش‌تر گسترش داد و نوشت: «مقدار ابزار مورد نیاز در کشورهای مختلف و در دوران‌های مختلف متفاوت و وابسته بدان است که برای زیستن در شرایط زندگی عادی در یک کشور چه را باید به‌حساب آورد و هم‌چنین کارگران زن و مرد دارای چه خواسته‌هائی‌اند» (۱۱). به‌عبارت دیگر شاید بتوان گفت که سطح دستمزدها نتیجه مبارزه طبقاتی است و در کشورهائی که سطح دستمزدها بالاترند، مبارزه طبقاتی نیز در این کشورها باید شکوفان‌تر باشد. اما می‌دانیم که سرمایه‌دار هیچ‌گاه آن‌چه را که نیروی کار به‌مثابه ارزش تولید می‌کند، به‌نیروی کار پس نمی‌دهد و بلکه بخشی از آن را به‌دولت به‌مثابه مالیات می‌پردازد و بخش دیگر آن را به‌مثابه اضافه‌ارزش که بازتولید آن هدف اصلی هرگونه گردش سرمایه است، به‌سرمایه اولیه خود می‌افزاید. به‌همین دلیل نیز شاید بتوان گفت که «سطح دستمزد»، یعنی تعیین ارزش «واقعی نیروی کار» تلاشی ضد واقعی contrafaktisch است.

زایمان، بزاید (۱۲). اما می‌دانیم که بسیاری از «مارکسیست» های ایرانی بدون توجه به این جنبه از اندیشه‌های مارکس می‌پنداشتند و هنوز نیز می‌پندارند که می‌توان با کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و سلطه حکومتی کارگری بر دیگر طبقات، جامعه نوین «سوسیالیستی» را متحقق گرداند. در حالی که تحقق جامعه سوسیالیستی بدون تکامل غول‌آسای دانش و فن‌آوری که موجب رشد شتابان بارآوری کار می‌گردد، غیرممکن است. به عبارت دیگر می‌توان گفت در جامعه‌ای که نیروی کار از بارآوری اندکی برخوردار است، پیش‌شرط لازم و کافی برای تحقق سوسیالیسم وجود ندارد. به عبارت دیگر پیش‌شرط‌هایی که برای تحقق جامعه‌ای سوسیالیستی ضروری‌اند، باید در بطن جامعه سرمایه‌داری بوجود آیند و این جامعه را آستان سوسیالیسم سازند. مارکس جوان گفت: «کافی نیست که اندیشه در پی واقعی شدن [خویش] باشد و بلکه واقعیت نیز باید به سوی اندیشه پیش رود» (۱۳).

با توجه به آن‌چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که تمامی عصیان‌ها و جنبش‌های سیاسی که دارای خصلت ضد سرمایه‌داری بودند، حتی پس از آن که به قدرت سیاسی دست یافتند، نتوانستند سرمایه‌داری را نابود و مناسبات غیر سرمایه‌دارانه با ثباتی را جانشین آن سازند. هم‌چنین آگاهی بر مکانیسم کارکردهای سرمایه برای از میان برداشتن سرمایه کافی نیست، کما این که از نگارش نقد مارکس به شیوه تولید سرمایه‌داری بیش از ۱۵۰ سال می‌گذرد. مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» از کمونیسم به مثابه «جنبشی حقیقی» نام می‌برد که سبب از میان برداشتن وضعیت کنونی و پیدایش سوسیالیسم خواهد گشت (۱۲). در حقیقت روزمرگی باید یگانه سپهر یک‌چنین جنبش واقعی باشد، یعنی مردم باید در زندگی روزمره خویش ضرورت فراروی از سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم را تجربه کنند.

#### پانویس‌ها:

- ۱- رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی، جلد ۱۳، صفحه ۲۱
- ۲- همانجا، صفحه ۲۲
- ۳- رجوع شود به کتاب «نقد اقتصاد سیاسی» Kritik der politischen Ökonomie نوشته میشائیل هاینریش Michael Heinrich، انتشارات Schmidt Verlag, 2005
- ۴- رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی، جلد ۲۳، صفحه ۴۵۹
- ۵- رجوع شود به «نقد اقتصاد سیاسی» به زبان آلمانی، نوشته میشائیل هاینریش، صفحه ۱۱۳
- ۶- مارکس و انگلس، «مانیفست کمونیست» به فارسی، چاپ پکن، صفحه ۳۴
- ۷- رجوع شود به آثار مختلف ارنست ماندل و از آن جمله به این اثر: Ernst Mandel, „Lenin und das Problem des proletarischen Klassenbewusstseins“, Veritas Verlag, 1972
- ۸- فیتیش Fetisch واژه‌ای پرتغالی است و جادو معنی می‌دهد. پرتغالی‌ها به مثابه قدرتی استعمارگر این واژه را نخست در مورد ساکنین افریقای جنوبی بکار بردند که به بت‌ها باور داشتند و در این رابطه بت‌های آنها را فیتیش نامیدند. سپس این واژه دچار تحول شد و همه اشیائی را که دارای نیروی ماوراطبیعی بودند و توسط مردم مورد ستایش قرار می‌گرفتند، فیتیش نامیدند. این واژه سپس به حوزه فلسفه نیز وارد شد و نخستین مرحله تکامل بشریت، یعنی دورانی که انسان اولیه به نیروهای طبیعی اعتقاد داشت و برای هر نیروی بی‌نی را می‌ساخت و آن را می‌پرستید، دوران فیتیش نامیده شد. بعدها مارکس در «سرمایه» از سرشت فیتیشی کالا سخن گفت که بیانگر از خود بیگانگی کارگر از تولید است که چیز دیگری نیست، مگر بازتاب شئی گشتن مناسبات اجتماعی.
- ۹- رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی، جلد ۲۳، صفحه ۸۹
- ۱۰- مارکس و انگلس، «مانیفست کمونیست» به فارسی، چاپ پکن، سال ۱۹۷۲، صفحه ۵۸
- ۱۱- رجوع شود به کتاب «نقد اقتصاد سیاسی» Kritik der politischen Ökonomie نوشته میشائیل هاینریش، صفحه ۹۱
- ۱۲- مارکس، «سرمایه» به فارسی، ترجمه ایرج اسکندری، چاپ آلمان شرقی، ۱۳۵۲، صفحه ۵۲
- ۱۳- رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی، جلد ۳، صفحه ۴۳۲
- ۱۴- رجوع شود به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی، جلد ۳، صفحه ۳۵

#### احمدی‌نژاد در ...

آیا جمهوری اسلامی مانند دوره‌ی ریگان این بار با دموکرات‌ها و مخالفان خط مشی اسرائیل و جنگ معامله نکرده است؟

آنتونیو نگری در اثر خود «امپراتوری» بر این باور است که «تعیین‌های سیاسی» در تعیین سطح دستمزدها نقشی تعیین‌کننده بازی می‌کنند. او هم‌چنین در اثر خود «مارکس درباره مارکس» Marx oltre Marx آشکار می‌سازد که به مناسبات سرمایه باید به مثابه مناسبات قدرت، یعنی قدرت سیاسی نگریست. یکی از عوامل مهم استدلال نگری آن است که او به تقابل اقتصاد و سیاست به مثابه راز آمیزگری بورژوائی bürgerliche Mystifikation می‌نگرد. به عبارت دیگر نزد نگری پذیرش تفاوت سپهرهای اقتصاد و سیاست از هم عامل بسیار مهمی در تعیین سلطه سرمایه‌داری است.

برخی از «مارکسیست‌ها» که مبارزه طبقاتی را مترادف با اعتصابات کارگری، تظاهرات سیاسی و حتی جنبش‌های انقلابی می‌دانند، اینک که حرکت‌های اجتماعی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مضمونی «فراطبقاتی» یافته و به مبارزه برای بهبود محیط زیست، صلح جهانی، مبارزه با قهر، برابری زنان و مردان و ... محدود گشته است، بر این باورند که دیگر نمی‌توان از مبارزه طبقاتی سخن گفت، در حالی که هم اینک نیز در این کشورها مبارزه طبقاتی را می‌توان مشاهده کرد. نخست آن که مبارزات فراطبقاتی نیز دارای مضمونی طبقاتی هستند، زیرا در این مبارزات همه طبقات می‌کوشند از شرایط مادی هستی اجتماعی خود که توسط تولید سرمایه‌داری در شرف نابودی قرار گرفته‌اند، دفاع کنند. دو دیگر آن که مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در رابطه با روند جهانی‌سازی سرمایه از شدت و قاطعیت بیش‌تری برخوردار گشته است. چنین به نظر می‌رسد که دور نخست این مبارزه به نفع سرمایه تمام شده است، زیرا سرمایه با تهدید به خروج از کشورهای متروپل سرمایه‌داری که منجر به از بین رفتن محل‌های کار می‌گشت، توانست طی سال‌های گذشته جنبش‌های کارگری بسیاری از کشوری پیشرفته سرمایه‌داری را به کاهش دستمزدها و در ارتباط با آن به کاهش سطح زندگی مجبور سازد. به طور مثال در آلمان طی ۲۰ سال گذشته نه تنها به سطح دستمزد شاغلین این کشور اضافه نشده، بلکه حتی ۶٪ از قوه خرید واقعی آنان کاسته شده است. اما اینک که رونق اقتصادی به این کشورها بازگشته است، جنبش‌های سندیکائی با توانی بیش‌تر در پی تسخیر سنگرهای ترک شده‌اند و می‌کوشند آب رفته را به جوی بازگردانند، امری که فقط در سطح تازه‌ای از مبارزه طبقاتی ممکن است.

اما باید توجه داشت که برای هر دو طبقه مناسبات اجتماعی در سطح گردش سرمایه به طور صوری برابر است، در حالی که در سطح تولید با مناسباتی نابرابر میان دو طبقه‌ای که در برابر یکدیگر قرار دارند، روبرو می‌شویم. اما بنا بر برداشت مارکس هر دو طبقه گرفتار فیتیش کالا هستند با این تفاوت که پرولتاریا علیه این فیتیش عصیان می‌کند، در حالی که سرمایه در برابر آن هم‌چنان بی‌تفاوت می‌ماند، زیرا می‌تواند خولست و حرکت واقعی خود را در پس این فیتیش از چشمان پرولتاریا پنهان نگاه‌دارد.

سلطه اشیاء نزد مارکس دو معنائی است. در یک معنی باید پذیرفت که اشیاء بر همه ما و حتی بر سرمایه‌داران نیز سلطه دارند و این سلطه خود به حرکت سرمایه وابسته است. در معنی دیگر این توهم به وجود آمده است که لااقل در اروپا، یعنی قاره‌ای که در آن سرمایه‌داری بوجود آمد، «سلطه اشیاء» جانشین سلطه فتودالی گشته است که پیش از آن وجود داشت. در حالی که در دوران فتودالی مالکیت بر زمین زیرساخت سلطه سیاسی را تشکیل می‌داد، با پیدایش سرمایه‌داری سرمایه ثابت در هیبت ابزار و وسائل تولید سلطه اشیاء بر انسان را نمودار می‌سازد.

با توجه به آن‌چه گفته شد، می‌توان دریافت که نزد مارکس پرولتاریا و بورژوازی، هر چند با هم بوجود آمده و با هم نیز از بین خواهند رفت، اما دارای دو گونه هستی متفاوت از یکدیگرند. با آن که تمامی افراد جامعه گرفتار فیتیش کالائی‌اند، اما این هستی دو گانه سبب می‌شود تا پرولتاریا خواهان نابودی و فراروی از سرمایه‌داری باشد، در حالی که سرمایه‌داران خواهان حفظ نظم موجودند.

#### جامعه فراسرمایه‌داری

مارکس در بسیاری از نوشته‌های خود پیدایش هر جامعه نوینی را با زایمان مقایسه کرده است که با درد هم‌راه است. در این رابطه، باید جامعه کهن آستان جامعه نوین گردد تا بتواند آن‌را، پس از تحمل درد

روز روشن در اروپا با گلوله سوراخ سوراخ می‌کردند و آب از آب تکان نمی‌خورد. امروز جهان متوجه ایران است و اگر در یک دهکده دور افتاده‌ای کسی را دستگیر کنند، همه دنیا علیه آن اعتراض می‌کنند.

باید بر مساله آزادی‌های مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی تاکید نمود و از حمایت اخلاقی کشورهای خارجی برای پیشبرد مبارزه سود جست و تا ریشه کردن این حکومت از پای ننشست.

بیماری بنیادگرایی خمینی امروز چنان گسترش یافته که با انشالله و ماشاالله مداوا نمی‌شود، بازهم بحران‌سازی و تحریکات ادامه خواهد یافت؛ حکومت اسلامی مدافع منافع ملی ما نیست و از استقلال ایران نیز دفاع نمی‌کند و خود جاده صاف کن دخالت خارجی است و بزرگترین لطمه و خسارات را بر استقلال ایران زده است. سیاست تجاوزگرانه آمریکا سبب شده است تا احمدی نژاد، ضعیف‌ترین و حقیرترین چهره‌ی حکومت اسلامی تبدیل به قهرمان شود، در حالی که هنوز خطر بر سر ایران پر پر می‌زند و احتمال تجزیه ایران می‌رود و مردم مطالبات فراوانی دارند که کمترین آنها غم نان است و این رژیم نه غم آن دارد و نه توان پاسخگویی بدان و به جز ماندگاری خود به چیزی نمی‌اندیشد. مردم ایران تنها بیدار و افزون بر آن تاوان همی ندانم‌کاری‌های آمریکا را نیز باید پرداخت نمایند. احمدی نژاد تازه پر در آورده، پرواز این جغد شوم دست پرورده‌ی ملایان پی‌آمدهای خوش‌آیندی ندارد.

[behgar@iranliberal.com](mailto:behgar@iranliberal.com)

### شکست دو جانبه ...

اندکی پس از امضای قراردادهای اسلو در سال ۱۹۹۳، در جریان میزگردی درباره آینده فلسطین که شماری از رهبران و رزمندگان انتفاضه در آن شرکت داشتند، شاهد ابراز اتهامات متقابل آنان بودم. روحیه رفیقانه و وحدتی که در ساعات اولیه بر فضا حاکم بود، به مجردی که میزبانان ما اعلام کردند که سربازان اسرائیل پایگاه آنان را ترک کرده و لذا همان شب، به آتش بس پایان خواهند داد، درگیری‌های لفظی شروع شد. این موضوع مرا سخت به حیرت انداخت. مسئولان الفتح هر که را که امکان داشت، با اقدام آنان مخالفت کنند، تهدید می‌کردند. آنان درصدد بودند روند صلحی را که خود بر معیوب بودنش اذعان داشتند، به‌روند ایجاد دولت تبدیل کنند. نمایندگان حماس تردید خود را بیان کرده و نسبت به راه و روش دیپلماتیک غیرعادلانه که از همان آغاز آینده‌اش را چنان مطلوب نمی‌دیدند، مردد بودند.

با این که هر یک از این استدلالات، بخشی از حقیقت را در بر دارد، حماس و الفتح هم‌چون مابقی مردم فلسطین پیش از همه و به‌ویژه قربانی قراردادی شدند که آزادی و وحدت وعده می‌داد، ولی با محصور کردن آن در سیاست‌های بده بستان، نومیدی و تفرقه بیار آورد. بدین معنی که توفیق یک جناح، به معنی شکست جناح دیگر می‌شد.

قراردادهای اسلو «صلحی سلطه‌جویانه» (۲) برقرار می‌کرد که به اسرائیل امتیاز بیشتری داده و نسبت به فلسطینی‌ها تبعیض روا داشته و ایجاد بی‌ثباتی می‌کرد. این شرایط حاصل توسعه‌ای است که در دو جهت کاملاً متضاد صورت می‌گیرد. انتفاضه‌ای که در ۱۹۸۷ آغاز شد، بیشتر اسرائیلی‌ها را نسبت به بی‌فایده‌ی جذب یا الحاق سرزمین‌های اشغالی قانع کرد؛ ظفرمندی اسرائیل - آمریکا پس از پایان جنگ سرد و جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ ناتوانی سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) را در نیل به هدف‌هایش از طریق رودروئی نشان داد.

بر خلاف صلحی که بر پایه تناسب قوا شکل می‌گیرد (نظیر صلح میان مصر و اسرائیل) یا صلحی که در اثر تسلیم کامل یک طرف دعوا حاصل می‌شود (صلح آمریکا و ژاپن)، صلح اسرائیل - فلسطین بازتابی از برتری استراتژیکی اسرائیل و حدود آن، یعنی ناتوانی‌اش در تحمیل تمایلات خود به فلسطینی‌ها است.

این تاکتیک ملایان که همواره از بحران‌های پیش آمده تا آخرین مرحله سود جسته‌اند و سپس تن به خواست‌های طرف مقابل داده‌اند، جدید نیست. در گروگان‌گیری سفارت آمریکا نیز همین تاکتیک را شاهد بودیم؛ (خشونت در سخن و نرمش در عمل؛ تاکتیک آن زن محجبه در شعر ایرج میرزا را بیاد می‌آورد، از یاد نبریم که خامنه‌ای مذاکره با آمریکا را بی‌غیرتی خوانده بود) می‌دانیم که جنگ ایران و عراق نتیجه‌ی این گروگان‌گیری بود و پی‌آمد آن قرارداد الجزایر میلیاردها ثروت ایران را بباد داد؛ آن چه که ملایان در این بحران بدست آوردند، تحکیم حکومت خود و سرکوب مخالفان بود.

اکنون احمدی نژاد از پیروزی سد ساله اخیر سخن می‌گوید، در حالی که حکومت اسلامی با وجود حقانیت حقوقی ایران در امر باروری هسته‌ای به سبب فقر دیپلماسی نتوانست مساله را پیش ببرد و جهان را علیه خود برانگیخت و اگر تضاد واقع‌گرایان و دموکرات‌های آمریکا هم‌چون مانده‌ی آسمانی به دانش نرسیده بود، ملت ایران با فاجعه‌ای مهیب و عظیم روبرو شده بود که هست و نیستش را بباد می‌داد.

چه کسی تاوان ندانم‌کاری‌های حکومت اسلامی و آمریکا را می‌پردازد؟

سیاست تجاوزگرانه و ساده‌لوحانه بوش توانست عوام را با شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» پشت احمدی نژاد بسیج کند و غیر مستقیم نیز «خواص» را هم که همواره با آمریکا ستیزی هویت می‌یابند، هم‌سو با جمهوری اسلامی بگرداند.

در نتیجه آمریکا نه تنها به روند دموکراسی در ایران کمک نکرد، بلکه کار را حتا برای مخالفان احمدی نژاد در حکومت، مانند رفسنجانی نیز دشوار نمود.

اگر سیاست را سلسله عملیاتی بدانیم که موجب راه نجات ما از وضعیت موجود است، تا به رویاهای مان جامه عمل پوشاند؛ آن گاه پی خواهیم برد که بسیاری از اوقات دنبال بحران‌های ساخته و پرداخته حکومت اسلامی دویده‌ایم، یا در بند کلیشه‌ها و جزم‌های سیاسی گرفتار شده‌ایم. بسیاری از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های متعددی که در مورد جنگ انتشار یافت، شاهد این مدعا است. تا هنگامی که اپوزیسیون دنبال بحران‌های ساخته شده‌ی رژیم برود؛ تا هنگامی که بحران ادامه دارد، اپوزیسیون ناچار است به دنبال سیاست حکومت راه بی‌افتد و فتیله‌ی بحران هم دست رهبران حکومت است و هر زمان خواستند به توافق و سازش دست می‌یابند و عملاً اپوزیسیون را به دنبال روی از حوادثی که خود می‌آفریند، ناچار می‌سازد و این دایره‌ی معیوب از اول انقلاب ادامه دارد؛ روزهای نخستین انقلاب خطر کودتا؛ سپس گروگان‌گیری سفارت آمریکا، آن گاه جنگ ایران و عراق و سرانجام بحران مسخره‌ی انرژی هسته‌ای. در حالی که همی این بحران‌ها قابل اجتناب بود و این رژیم خود آتش بیار معرفی همه‌ی این فتنه‌ها بوده است، در حالی که مساله اصلی ما آزادی و دموکراسی و حقوق برابر شهروندی است و نه چیز دیگر.

نه دل بستن به دخالت آمریکا یا هر کشور خارجی دیگری کارساز و مشکل‌گشاست و نه چشم بستن به تحریکات حکومتی که برای بقای خود دست به بحران آفرینی می‌زند، معقول است. باید هم دخالت خارجی و هم تحریکات حکومت اسلامی را محکوم کرد و با آن مبارزه نمود؛ هم نیروی مداخله‌گر خارجی متجاوز است و هم حکومت داخلی واپس‌گرا که اولین مقام اعدام را در جهان دارا است. هیچ تئوری نمی‌تواند حمایت از چنین حکومت مستبدی را که برای ادامه‌ی حکومت خود چشم در می‌آورد، هر روز دست و پا قطع می‌کند و میلیون‌ها از مردم میهن ما را مجبور به تبعید می‌کند، توجیه نماید. این سیاست مستبدانه ملایان است که مجال دخالت خارجی را فراهم می‌کند. و هم‌چنین این همان آمریکا و اروپائی است که تا چندی پیش چشم بر قتل عام مبارزان و کشتن و ترور رهبران اپوزیسیون بسته بودند. امروز به‌علت تضاد منافع خود با روسیه و چین به مساله ایران تمرکز کرده‌اند و اپوزیسیون باید از این فرصت سود ببرد. این یک موقعیت استثنائی است. از یاد نبریم که تا چند سال پیش هزاران مبارز را در زندان اعدام می‌کردند و یا شخصیتی مثل دکتر شاپور بختیار را سر می‌بریدند و یا شرفکندی و همراهانش را در

عرفات «هم پائی برای صلح» نیست. اما جانشین او، آریل شارون سوءقصد‌های نیوی‌ورک و واشنگتن را بهانه کرده و به مدت چند سال مرکز فرماندهی عرفات را محاصره کرد. باروخ کیمر لینک، پژوهشگری که چندی پیش فوت کرد، این وضع را «سیاست‌کشی» و به عبارت دیگر نابودی منظم ساختار سیاسی و امنیتی تشکیلات خودگردان نامید. (۴)

از آنجائی که اوضاع خارج از کنترل بود، واشنگتن مجبور شد ایجاد کمیسونی بین‌المللی به ریاست سناتور پیشین، جورج میچل را بپذیرد. این سناتور نتیجه گرفت که مستعمره‌سازی یهودی موجب بی‌ثباتی شده و توقف آن را توصیه کرد. او از جمله خواستار توقف «رشد طبیعی» کذائی‌ای شد که اسرائیل می‌خواست در مورد شهرک‌های استعماری موجود پیاده کند.

فقدان وجود هر ابتکار صلح از طرف آمریکا و اسرائیل و اعلام پیشنهاد صلح پان عربی در بهار ۲۰۰۲ که از اسرائیل می‌خواست تا در قبال عادی شدن کامل روابط فیما بین، سرزمین‌های اشغالی را کاملاً باز پس دهد، فشار روزافزونی بر آمریکا وارد کرد. بدین ترتیب «کوارتت» ایجاد شد که سازمان ملل متحد، ایالات متحده، اتحادیه اروپا و روسیه را در بر می‌گرفت. وظیفه کوارتت، ارائه «نقشه راه» بود که بر پایه تمایلات بین‌المللی صلح را در خاورمیانه برقرار کند. اما در عمل، نفوذ آن به تبلیغ «نقشه راه» برای صلح در خاورمیانه که امریکائی‌ها تدوین کرده بودند، محدود شد. همین «نقشه راه» سریعاً به مانعی تازه در برابر صلح تبدیل شد. زیرا جورج بوش، اجرای آن را به دوستش آریل شارون محول کرد که حتا خواهان اعمال فشارهای بیشتری بر «تروریست‌ها» شد، بدون این که در مقابل چیزی ارائه دهد. بطور کلی‌تر، کوارتت تحت رهبری امریکا قرار گرفت و همان طوری که آلوارو دوسوتو فرستاده ویژه سازمان ملل تأیید کرد، نقش این سازمان کاملاً منفی شد (۵)

به رغم ورشکستگی و فساد، الفتح و اکثریت فلسطینی‌ها پس از مرگ عرفات در نوامبر ۲۰۰۵، فرد مورد اقبال آمریکا، محمد عباس را به‌عنوان رهبر جدید انتخاب کردند. اسرائیل بی‌تفاوت به رفرم‌ها و گشایش‌های رئیس جدید تشکیلات، به تحقیر وی پرداخته و نشان داد که مانع صلح نه عرفات بلکه شخص شارون بود.

غرور و خودخواهی نخست وزیر اسرائیل موجب شد که یک سال بعد در ژانویه ۲۰۰۶، فلسطینی‌ها اکثریت مجلس شورای فلسطین را نصیب حماس کردند. بلافاصله، اسرائیل و آمریکا نشان دادند که انتخاب دموکراتیک مردم فلسطین را نپذیرفته و حکومت جدید را به رسمیت نمی‌شناسند. محاصره اسرائیل و مجازات‌های غربی موجب فلج شدن اقتصاد شد و تنش‌های سیاسی را میان حزب اسلامی که خواهان حکومت کردن بود و یک جریان لائیک، که به در دست داشتن قدرت عادت داشت و بی‌صبرانه خواهان بازپس گرفتن آن بود، افزایش داد.

پاسخ به بن‌بست فلسطین از مکانی آمد که هیچکس انتظارش را نداشت: زندان‌های اسرائیل. رهبران زندانی الفتح و حماس، از جمله مروان برغوتی، عبدالخالق النتشه بر روی سندی که به «سند زندانیان» مشهور شد، توافق کردند. در این سند، همکاری دو جنبش مطرح شده بود. پس از تردیدهای فراوان، آنان قراردادهای مکه (مه ۲۰۰۷) را پذیرفتند که دو هدف داشت: ایجاد شرایط یک حکومت ائتلافی و اصلاحات در سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای این که حماس هم بتواند عضو آن شود.

به‌خاطر وجود مجازات‌های غربی، حکومت وحدت ملی دوامی نیافت. متلاشی شدن این حکومت ائتلافی به درگیری جدید مسلحانه‌ای منجر شد که نتیجه‌اش قدرت گرفتن حماس در غزه بود. الفتح از زیاده‌روی‌ها و خطاهای رقیبش استفاده کرد تا کنترل خود را بر کرانه باختری رود اردن منسجم کرده و با کمک اسرائیل و کشورهای غربی موقعیت تشکیلات خودگردان فلسطین را تحکیم نماید.

این برادرکشی‌های باطل یاسی بوجود آورد که تنها می‌توان با خشونت زندان مقایسه‌اش کرد. دو جناح در برابر چشمان خوشحال زندانبانان خود، برای کسب سرزمین تحت سلطه‌شان جدال کردند. در واقع اسرائیل معتقد است که اگر حماس و الفتح از نظر سیاسی جدا

اسرائیل به‌جای یک حل و فصل کلی، مرحله‌های میانی را تحمیل می‌کرد تا به آن کشور امکان دهد که آهنگ پیشرفت مذاکرات را با توجه به قراردادهای منعقد، مرحله به مرحله دیکته کرده و بخش به بخش به اجرا بگذارد. و هر پیشرفتی به توانائی الفتح در تضمین امنیت اسرائیل با سرکوب «افراطیون»، چه اسلام‌گرایان و چه لائیک‌ها بستگی داشت.

### «صلح شجاعان» به صلح قدرتمندان و نامحتاطان تبدیل شد

بدین ترتیب، فلسطینی‌ها هفت قرارداد موقتی امضاء کردند که با وجود شهرت بین‌المللی‌شان، همگی موجب کاهش سرزمین و آزادی‌شان شد. «صلح شجاعان» تبدیل به صلح قدرتمندان و غیرمحتاطان شد.

در نتیجه، اسلو به تعادل شکننده‌ای منتج شد که نشانه بارزش بی‌ثباتی فراملی در هر دو سو، یعنی در طرف سلطه‌گر، اسرائیل و طرف ضعیف‌تر، یعنی فلسطینی‌ها شد.

واقعه‌ای که حماس را به ارتکاب چند سوءقصد انتحاری سوق داد (۳)، و بر اقتدار یاسر عرفات و نیز اسحاق رابین خدشه وارد آورد، کشتار ۲۵ فوریه ۱۹۹۴ در شهر الخلیل (هبرون) بود. در آن روز باروخ گلدشتاین از ساکنان افراطی یک شهرک استعماری یهودیان مهاجر، بیست و نه فلسطینی را به قتل رسانده و ۱۲۹ نفر را زخمی کرد. باوجود این، اسحاق رابین رودروئی با شهرک‌نشینان را نپذیرفت. اما این امر نتوانست از عمل ایگال امیر جلوگیری کند. دو سال بعد همین فرد، رابین را به قتل رساند. حقانیت عرفات نیز دچار تزلزل شد. اقدامات او برای طرد حماس موجب کاهش محبوبیت خود وی گردید و سرسختی او در مبارزه مستقیم با حماس اقتدار او را سست‌تر کرد.

ادیت زربال و آکیوا الدار در کتابی که با عنوان «ارباب زمین» نوشته‌اند، نشان می‌دهند که بین عملیات اسرائیلی‌ها و واکنش فلسطینی‌ها ارتباط مستقیم وجود دارد. بر خلاف تصور رایج، در واقع، بیشتر سوءقصد‌های انتحاری به تلافی قتل‌هایی صورت می‌گرفت که ارتش اسرائیل مرتکب می‌شد و بیشتر این قتل‌ها در دورانی رخ می‌داد که فلسطینی‌ها کوتاه می‌آمدند و یا با خویش‌داری به‌عهده‌ی که با خود بسته بودند، وفادار می‌ماندند. برای مثال، روز ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۱، قتل دو رهبر حماس در نابلس به آتش بسی که دو ماه پیش از سوی حماس اعلام شده بود، پایان داد. در سوءقصد وحشتناکی که در ۹ اوت در یک رستوران پیتزا فروشی در بیت‌المقدس رخ داد، پانزده نفر کشته شدند. همین طور، روز ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۲، در اثر بمباران یک محله پر ازدحام غزه درست چند ساعت پیش از آغاز یک آتش بس یک جانبه اعلام شده، صلاح شهاده، از رهبران حماس و همراه او ۱۵ غیرنظامی و از جمله ۱۲ کودک کشته شدند. چند روز بعد، در روز ۴ اوت، یک سوءقصد انتحاری رخ داد. و بالاخره روز ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳ یکی از مسئولان اصلی حماس، عبدالعزیز رنتیسی در یک سوءقصد نافرجام زخمی شد. در این حادثه چهار غیرنظامی فلسطینی کشته شدند. این دور باطل پایه شایعه‌ای شد که گویا الفتح ماموریت کشیف را به حساب اسرائیل انجام می‌داد و موجب محبوبیت حماس به‌منزله سخنگوی حاشیه‌نشینان و فراموش‌شدگان می‌گشت، عملیات ذله‌کننده اشغالگر، محاصره و فزونی ساختمان شهرک‌های استعماری که بین ۱۹۹۳ و ۱۹۹۹ تعدادشان دو برابر شد، رد روند صلح را توجیه کرده و موجب بی‌اعتباری الفتح گردید.

شکی نیست که در نشست سران در کمپ دیوید در ژوئیه ۲۰۰۰، اسرائیل و آمریکا نتوانستند ساف را وادار سازند تا از حق فلسطینی‌ها به سرزمین خود، نسبت به بیت‌المقدس و بازگشت پناهندگان چشم‌پوشی کنند. این امر، موجب شد که حقانیت عرفات به‌مثابه رهبری که قادر به مقاومت در برابر فشارهای آمریکا-اسرائیل است، اعاده شود. اما، مجازات‌هایی که این دو کشور پس از آن و در پی شروع انتفاضه دوم تحمیل کردند، پایه‌های توانائی او به‌حکومت‌رانی را سست کردند. در شرایطی که فتح مانند حماس تأثیرات ۱۱ سپتامبر را بر سیاست آمریکا در خاورمیانه نادرست ارزیابی کردند.

ایهود باراک نخست وزیر وقت اسرائیل، تشکیلات خودگردان فلسطین به رهبری یاسر عرفات را بی‌اعتبار کرد. او مدعی شد که

باشند، این کشور بخت بیشتری برای کنترل سلول‌های زندان خود خواهد داشت.

حماس پیروز با اعتماد به نفس و جاه طلب حکومت خود را تشکیل داد، بدون این که بتواند خود را از ملزومات روندی رها سازد که سال‌های طولانی علیه‌اش مبارزه می‌کرد. حماس با ادامه رد پای الفتح، در حال از دست دادن اعتبارش بوده و گروگان همان گفتار متضاد می‌گردد. از یک سو، برای خوشایند منابع مالی بین‌المللی‌اش، از حکمرانی خوب صحبت می‌کند... و آن هم زیر اشغال؛ از سوی دیگر، برای جلب توده‌های تندرو، شعارهای جنبش‌های آزادی‌بخش سنتی و اسلام‌گرایان را از سر می‌گیرد. برای این که ابهام بر دو قطبی شدن اضافه شود، پویائی روند صلح موفقیت‌های حماس را به مصیبت و شکست‌های الفتح را به رحمت تبدیل کرده است.

پس از این که حماس، ساکنان شهرک‌های استعماری و سربازان را به خروج از غزه واداشت، اسرائیل از این سرزمین باریک، کوچک و فقیر، یک زندان بزرگ ساخت. یک سال بعد، پیروزی انتخاباتی حزب اسلام‌گرای در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۶ موجب شد که بدترین مجازات بین‌المللی علیه فلسطینی‌ها اعمال شود. شاخه نظامی حماس موفق به اسارت یک سرباز اسرائیلی شد: این عملیات که به اعتقاد عاملان آن می‌بایست آزادی زنان و کودکان زندانی در اسرائیل را تقویت می‌کرد، بر عکس به دستگیری یک سوم نمایندگان و وزرا منجر شد. یک سال و نیم بعد، همه آنان در سبزه‌چال‌های اسرائیل می‌پوسند. بدون این که کوچک‌ترین اعتراض بین‌المللی را برانگیزد.

### «کسب توجه منابع مالی، جلب نظر توده‌های تند رو»

اگر بخواهیم از الفتح بگوئیم، این است که این سازمان در اثر شکست در انتخابات و نیز در کوچه‌ها، حداقل در خارج فلسطین، اعتباری به‌عنوان نیروی میانه رو کسب کرد که می‌بایست مورد پشتیبانی قرار گرفته و زندانیانش آزاد گشته و کمک مالی دریافت نماید. همین طور، محمود عباس که سال‌ها تضعیفش کرده و بی‌اهمیت تلقی شده و مورد بی‌توجهی واقع شده بود، اکنون از دیدگاه واشنگتن و تل‌آویو، به‌عنوان دولتمردی معتبر و جسور تلقی می‌شود. او را به یک همکار صلح ترقی داده‌اند که آماده است برای صلح، از خود گذشته‌گی‌ها را بپذیرد، فراتر از آن که در اسلو امضاء کرده بود. اگر، همان طوری که پیش بینی شده است «کنفرانس صلحی» که امریکا قرار است در ماه نوامبر برگزار کند، به یک بیانیه جدید اصولی عمومی، نوعی اسلو ثانی تحت لوای جنگ علیه ترور و در چارچوب «نقشه راه» سقط شده منجر شود، شکاف میان الفتح و حماس عمیق‌تر خواهد شد. این امر پیامدهای وخیمی برای فلسطینی‌ها در پی خواهد داشت. در این ماجرا، بازنده اصلی، فلسطینی‌ها خواهند بود.

### پانوش‌ها:

- ۱- Marwan BISHARA (روزنامه نگار و مولف کتاب «فلسطین/اسرائیل: صلح یا آپارتاید، پاریس، ۲۰۰۲)
- ۲- مفهوم موسوم به «صلح سلطه‌طلبانه توسط رمون آرون [فیلسوف فقید فرانسوی] طرح شده است. او این مطلب را در کتاب «جنگ و صلح میان ملل» انتشارات کالمن لوی، ۱۹۶۲، پاریس شرح داده است. پس از او، گلن رابینسون، در کتاب «The peace of the powerful», The new Intifada, Resisting Israel's Apartheid, Verso, New York, 2001. شرح داده است
- ۳- [www.counterpunch.org/niva08272003.html](http://www.counterpunch.org/niva08272003.html)
- ۴- به کتاب زیر مراجعه کنید: Idith Zertal & Akiva Eldar, Lords of the land : The War for Israel's Settlements in the Occupied Territories, 1967-2007, Nation Books, New York, 2007.
- ۵- Baruch Kimmerling, Politicide. Les guerres d'Ariel Sharon contre les Palestiniens, Agnès Viénot Editions, Paris, 2003.
- ۶- روزنامه گاردین، چاپ لندن، شماره ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷.

برگرفته از لوموند دیپلماتیک، نوامبر ۲۰۰۷

### چون پرده ...

اما درست هنگامی که افکار عمومی آمریکا از هر زمان دیگری برای حمله نظامی به ایران آماده شده بود، به‌ناگهان ۱۶ نهاد امنیتی

آمریکا در یک اقدام مشترک با انتشار سندی آشکار ساختند که جمهوری اسلامی، تا زمانی که صدام حسین در عراق سلطه داشت، چون می‌پنداشت که ادعاهای دیوانسالاری آمریکا مبنی بر دستیابی حکومت عراق به سلاح‌های کشتار جمعی درست است، برای آن که بتواند از تجاوز دگرباره عراق به ایران جلوگیری کند، در پی دستیابی به دانش سلاح هسته‌ای بود. اما پس از حمله آمریکا و متحدینش به عراق و آشکار شدن این حقیقت که عراق سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار نداشت، در نتیجه این پروژة را با توجه به «هزینه و سود»ی که می‌توانست برای رژیم جمهوری اسلامی داشته باشد، تعطیل کرد.

دیگر آن که سازمان‌های امنیتی آمریکا توانسته‌اند لیست تقریباً کاملی از تجهیزات و ماشین‌هایی که ایران در سال‌های گذشته در بازارهای سیاه و یا در بازارهای عادی خریداری کرده است، تهیه کنند و بر مبنای آن داده‌ها به‌این نتیجه رسیده‌اند که ایران تا سال ۲۰۱۰ و به احتمال زیاد تا ۲۰۱۵ از توانائی تولید اورانیوم غنی شده که برای ساختن بمب اتمی مناسب باشد، برخوردار نخواهد بود.

هم‌چنین آنها مطرح ساخته‌اند که حکومت ایران، در نتیجه فشار بین‌المللی از ادامه برنامه هسته‌ای خود دست برداشته است که این ادعا با بخش‌های دیگر گزارش ارائه شده، در تضاد قرار دارد. بر اساس گفته‌های پیشین بوش و دیگر اعضای برجسته دیوانسالاری او، ارتش آمریکا و سازمان جاسوسی سیا تازه پس از اشغال عراق با رهبری سازمان مجاهدین خلق در ارتباط قرار گرفتند و رجوی برای آن که بتواند با آمریکا وارد بند و بست شود، برخی از اطلاعات هسته‌ای ایران و از آن‌جمله پروژة نظنز را در اختیار دولت آمریکا قرار داد. این امر سبب شد تا وزیران خارجه سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان مشترکاً به ایران سفر کنند و یادآور شوند که اگر دولت ایران فعالیت‌های هسته‌ای خود را تعطیل نکند، با حمله نظامی آمریکا روبه‌رو خواهد شد. با توجه به شرایط آن روزها که ارتش آمریکا در بیشتر کشورهای همسایه ایران حضور داشت و بطور جدی ایران را تهدید می‌کرد، حکومت خاتمی تصمیم گرفت غنی‌سازی اورانیوم در تأسیسات نظنز را برای مدتی تعلیق کند. قرار بر این شد که مابین اتحادیه اروپا و ایران در مورد بهره‌برداری «صلح‌آمیز» صنعت هسته‌ای گفتگو شود و اتحادیه اروپا در ازای شفاف‌سازی برنامه هسته‌ای ایران، در بازسازی صنایع هسته‌ای با جمهوری اسلامی همکاری کند.

اما وضعیت کنونی دیگر آن‌چنان نیست. ارتش آمریکا در باتلاق‌های جنگی افغانستان و عراق گیر کرده است و راه پس و پیش ندارد و حمله نظامی اسرائیل به لبنان و ناکامی ارتش اسرائیل در برابر نیروهای چریکی حزب‌الله و هم‌چنین ناتوانی این رژیم در مقابله با راکت‌های القاسم که از نوار غزه به اسرائیل پرتاب می‌شوند، آشکار ساخت که امکانات نظامی اسرائیل با ادعاهای این رژیم در تناسب نیست.

بنا بر ادعای رژیم اسلامی، در عین حال آگاه شدیم که سازمان‌های جاسوسی غرب می‌توانند از طریق ماهواره‌ها و نیز جاسوسان بومی خویش، مذاکرات سران ارتش ایران را «استراق سمع» کنند و نه فقط بر اسرار اتمی، بلکه از «رازهای پنهان» دیگر رهبران جمهوری اسلامی با خبر شوند.

آنچه اما هنوز در پس پرده استتار پنهان باقی مانده است، انتشار «به‌موقع» این گزارش است!! آنچه می‌توان گمانه زد، این است که گویا دیوانسالاری‌های حکومتی آمریکا و ایران در رابطه با منافع خویش در منطقه به توافق‌هایی رسیده‌اند و باید دید در این رابطه رژیم اسلامی تا چه اندازه منافع ملی ایران را به‌باد داده و ارزان فروخته است؟ چرا که این رژیم برای حفظ و دوام خویش از نوشیدن «جام زهر» واهمه‌ای ندارد.

آنچه می‌توان دید، این حقیقت است که پس از توافق‌های پشت پرده، رژیم اسلامی به‌ابعاد فشارها بر مخالفین داخلی خویش افزوده است. دستگیری ده‌ها دانشجوی «چپ»، دستگیری رهبران سازمان‌های کارگری و جنبش‌های مدنی، تعطیل و توقیف چندین نشریه، افزایش اعدام‌های بی‌رویه و ... نشانگر آن است که رژیم اسلامی با برخورداری از «امنیت» بیرونی می‌تواند بدون «درد سر» مخالفین درونی خود را تار و مار کند. اما تاریخ نشان داده است که حکومت‌های مستبد نیز سرانجام از صفحه روزگار محو خواهند شد.

کارل کائوتسکی

## انقلاب پرولتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

بخش سه

انقلاب اقتصادی

۱۰- پول

پ- پول سوسیالیستی

پول در جامعه سوسیالیستی وجود دارد و باید هم وجود داشته باشد، منتهی همه‌ی کارکردهای آن با [پول] کنونی هم‌سان نخواهد بود.

در شیوه تولید موجود مهم‌ترین [کارکرد] کنونی آن تبدیل به سرمایه شدن است. هر سرمایه‌ای باید کارکرد خود را در هیبت مقداری پول آغاز کند. اگر در برابر دریافت بهره وام داده شود، در آن صورت شکل پولی می‌گیرد و به سرمایه پولی تبدیل می‌شود. او می‌تواند خود را به کالا نیز بدل سازد و آن گونه که [کالاها] هستند، با کسب سود فروخته شود- در این حالت به سرمایه تجاری تبدیل می‌شود. سرانجام آن که می‌تواند برای خرید ابزار تولید و نیروی کار مصرف شود، که با آن می‌توان کالاها را جدیدی را هم‌راه با اضافه‌ارزش تولید کرد- این عالی‌ترین شکل سرمایه، یعنی سرمایه صنعتی است.

سرمایه می‌تواند طی تأثیرگذاری خود اشکال مختلفی بیابد، اما همیشه باید در آغاز شکل پولی داشته باشد. از سوی دیگر امروز امکان تبدیل پول به سرمایه آن‌چنان انکشاف یافته است که می‌شود تمامی پولی را که نمی‌توان فوراً برای مصرف آماده نگاه‌داشت، به سرمایه، حداقل به شکل سرمایه بهره‌ای تبدیل کرد.

غالباً پیش می‌آید که پول و سرمایه را یکی می‌انگارند. در این صورت برای از میان برداشتن «نظم سرمایه» باید طبیعتاً «نظم پول» را نیز از میان برداشت. چنین به نظر می‌رسد که نزد نوپرات نیز یک چنین این‌همانی میان پول و سرمایه نقش بازی می‌کند، و گرنه آن چه که او می‌گوید، قابل فهم نخواهد بود:

بازمانده در صفحه ۲

مروان بشارة (۱)

## شکست دوجانبه الفتح و حماس در فلسطین

ترجمه بهروز عارفی

فلسطینی‌ها هرگز تا این اندازه، یعنی در پی جنگ برادرکشی تابستان گذشته در غزه، دچار تفرقه و ضعف نشده بودند. کشمکش‌های داخلی آنان بر همبستگی بین‌المللی با آرمان فلسطین آسیب رسانده و فشارهایی را که بایست بر اشغالگران اسرائیلی اعمال شود، کاهش داده است. سرزمین‌های فلسطینی به یک انبار باروت آماده انفجار بدل گشته است.

حماس الفتح را به توطئه علیه حکومت خویش و گاهی به هم‌دستی با اسرائیل متهم می‌سازد. الفتح بنوبه خود، ناتوانی حزب اسلام‌گرا را در حکومت‌رانی با کفایت و موثر و «ضربه خشونت بار» آن را در ژوئن ۲۰۰۷ برضد ریاست تشکیلات و قانون اساسی افشاء می‌کند. اما، شخصیت‌ها و محافل مستقل، هر دو جنبش را به‌خاطر قراردادن منافع جناحی فراتر از منافع ملی، مورد انتقاد قرار می‌دهند.

بازمانده در صفحه ۱۳

## بیانیه در رابطه با تشکیل «کمیته دفاع از انتخابات آزاد، سالم و عادلانه» در ایران

با نزدیک شدن انتخابات هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، ۲۳ تن از شخصیت‌های سیاسی، حقوق‌دانان و مدافعان حقوق بشر در ایران، طی اعلامیه‌ای که در ۲۹ مهر ماه ۱۳۸۶ انتشار یافت اعلام داشته‌اند که با احساس مسئولیت در برابر مردم و برای تحقق حاکمیت ملت، کمیته‌ای به منظور «دفاع از انتخابات آزاد، سالم و عادلانه» تشکیل داده‌اند.

این کمیته با تأکید بر ضوابط و معیارهای بین‌المللی برای انتخابات آزاد، سالم و عادلانه که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و بیانیه‌ی اتحادیه‌ی بین‌المللی صوب ۲۶ مارس ۱۹۹۴، تصریح شده‌اند، تلاش برای انجام انتخابات در این چارچوب را و بسترسازی برای این که «یکایک شهروندان بتوانند با آزادی و آگاهی بیشتری در تعیین سرنوشت خویش شرکت کنند» وظیفه‌ی خود قرار داده است.

این کمیته بر اساس و ضوابط نامبرده، ۲۰ معیار را به عنوان شرط برگزاری چنین انتخاباتی مطرح ساخته و هدف خود را تلاش و فعالیت برای اجرای آن‌ها اعلام کرده است.

بی تردید در شرایطی که حاکمیت جمهوری اسلامی با تشدید خشونت به مقابله با منتقدان و مخالفان برخاسته است و هر گونه صدای مخالفی را سرکوب می‌کند، اقدام به تشکیل چنین کمیته‌ای و تلاش برای اهداف آن، اقدام و تلاشی جسورانه است که می‌تواند به گسترش مقاومت در برابر خودکامگی‌های نیروی حاکم یاری رساند.

بازمانده در صفحه ۹

اس هاریسون S. HARRISON

## واشنگتن، تل آویو، پاریس

تند روها ساز و برگ جنگ با ایران را فراهم می‌آورند

آقای برنار کوشتر گفته است که «باید خود را آماده بدترین حالت سازیم» و بدترین حالت نزد وی «جنگ است». این گفته وزیر امور خارجه [فرانسه] در باره ایران که انتقادهای فراوانی را هم برانگیخته، پرتوی بر چرخش تازه دیپلوماسی فرانسه انداخته (سرمقامه این ماه را مطالعه فرمائید) و بیش از همه تأییدی بر آن است که ایالات متحده دست زدن به عملیات نظامی علیه جمهوری اسلامی را به‌طور بسیار جدی در نظر گرفته است. در واقع به‌رغم تمام احتیاط‌های معمول و پیچ و تاب‌های لفظی در ضرورت سخت‌کوشی در طریق دیپلوماسی، کاخ سفید با صدور مجوز برای عملیاتی در داخل کشور «که به‌خونریزی نینجامد» و نیز با یاری رساندن به گروه‌های تجزیه‌طلب عرب و کرد و بلوچ و آذری، هم اینک هم آتش مخالفت با ایران را شعله‌ورتر ساخته است. این مداخله جوئی خلاف حقوق بین‌الملل که هیچ نشانی از پشتیبانی از مخالفین دموکرات با خود ندارد، به «تندروهای» رژیم [حاکم بر ایران] فرصت داده است که موقعیت خویش را استوار سازند و به اذیت و آزار روشنفکران و دموکرات‌ها بپردازند. با اینهمه [سرمداران رژیم در] تهران فکر می‌کنند که گشودن راه مذاکره با واشنگتن ممکن است. اما لازمه آن پذیرفتن اصل گفتگو درباره تمام موضوعات مورد اختلاف میان آمریکا و ایران است و باز به این شرط که واشنگتن از قصد خویش برای «تغییر رژیم» دست بردارد.

در نبردی که در صحن دولت بوش درباره سیاست ایالات متحده در قبال ایران در گرفته است، دو اردوگاه رویاروی یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند.

بازمانده در صفحه ۷

«طرحی نو» تریوینی آزاد است برای بخش اندیشه کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران می‌دانند. سردبیر و هر نویسنده

دیگری مسئول محتوای نوشته خویش هستند. برداشت‌های مطرح شده الزماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند.

بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در آمریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse  
Konto: 120 166 5033  
BLZ: 500 502 01